

مرجعیت علمی قرآن از دیدگاه سید قطب

علیجان کریمی

چکیده

از نگاه سید قطب هدف اصلی قرآن پاسخ علمی به پرسشهای علمی در موضوعات فلکی، شیمی، پزشکی و ... نیست، زیرا قرآن برای هدف مهمتری از این امور جزئی آمده است، بنا بر این کسانی که دنبال پاسخ علمی قرآن به این گونه موضوعات هستند، دچار خطا هستند، چنانکه خرده گیران بر قرآن از این جهت که قرآن حاوی مسائل علمی نیست، نیز به خطا رفته اند. موضوع اصلی قرآن، انسان، اندیشه، باور، رفتار و نیز پیوندهایش با دیگران است، اما علوم مادی به انسان واگذار شده است.

ایشان این نکته را یاد آور می شود که برابر روح اسلام و رهنمودهایش هیچ مانعی نیست که از دسترنج همه انسانها و از علوم بشری سود جست و از لحاظ ثنوری و عمل از آن بهره مند گردید و آن را با برنامه ایمانی پیوند داد ولی باید دانست که هدف قرآن، فراتر از علم نظری صرف است. جستجوهای علمی، خاصیتی از خواص عمل انسانی است، ولی قرآن بر آن است که انسان را بسازد، همچنین بر آن است تا آن جامعه ای انسانی را که اجازه می دهد چنین انسان هایی نیروهای خود را در خدمت انسانیت نهد، برپای دارد، پس از آن به او اجازه به کارگیری نیروهایش را می دهد، عقل و خرد او را آزاد می گذارد تا توان خود را در زمینه های علم و تحقیق و نیز نوآوری بیازماید. تمام کوشش هایی که برای ارتباط دادن اشارات کلی قرآن به دستاوردهای علمی بشر حتی به نظریات تغییر پذیر صورت می گیرد، مشتمل بر خطای در روش است زیرا مستلزم آن است که قرآن پیرو علوم جدید باشد که نهایی و مطلق نیستند.

حقایق قرآنی نباید محدود به کشفیات علمی شود، کشفی که چه بسا درست باشد، ولی با گسترش آگاهی های انسان و پیشرفت روشها و ابزارها، در آن تعدیل و تبدیل صورت گیرد. تطبیق مدلول نصوص قرآنی با کشفیات علمی که اساس آنها پیوسته در معرض تبدیل و تعدیل و بلکه خطا و صواب قرار دارد نادرست است. پس اشتباه است اگر حقایق قرآنی را حتی مسلمات قرآنی را با یافته های علم بشری که نهایی و قطعی نیستند، بسنجیم و در کنار هم قرار دهیم. از کشفیات علمی فقط می توان در فهم بهتر قرآن کمک گرفت.

واژگان کلیدی: قرآن، سید قطب، تفسیر قرآن، تفسیر علمی، آفرینش، انسان، معجزات

مقدمه

سید قطب در ۱۹۰۶ در «قها» یکی از روستاهای اسیوط مصر به دنیا آمد. در ده سالگی همزمان با تحصیلات ابتدایی همه‌ی قرآن را حفظ کرد. برای ادامه‌ی تحصیل به قاهره رفت و با فوت پدرش مسئولیت خانواده متوجه او گردید. سید پس از مدتی با نوشتن مقاله در مجلات و همچنین نوشتن کتاب‌های ارزشمند در ردیف نویسندگان سرشناس قرار گرفت^۱ و کتاب‌ها و مقالات بسیاری را تألیف کرد^۲. از ۱۹۹۳ به بعد نوشتن تفسیر فی ظلال القرآن را آغاز و در سال ۱۹۶۴ به پایان برد. نه سال از یازده سالی را که به تألیف تفسیر مشغول بود در زندان بود. در ۱۹۵۴ به اتهام همکاری با جمعیت اخوان المسلمین به ۱۵ سال زندان محکوم شد. پس از ده سال آزاد و مجدداً به اتهام تلاش برای سرنگونی رژیم حاکم در سال ۱۹۶۶ اعدام شد^۳.

نوشتار پیش رو پاره‌ای از دیدگاه‌های سید قطب در باره مبانی و روش وی در تفسیر قرآن و همچنین نگاه وی به بهره‌گیری از علوم جدید در فهم قرآن است که بر اساس تفسیر ارزشمند فی ظلال القرآن نظام یافته است. در تدوین این نوشتار افزون بر متن عربی از ترجمه آن^۴ نیز استفاده شده است.

هدف سید قطب از نگارش تفسیر فی ظلال القرآن

سید قطب شیفته قرآن بوده است. به نظر او قرآن هماهنگ با آهنگ حیات در عالم تکوین است. وی بر این باور بود که زندگی حقیقی، زندگی با قرآن است از این رو با تمام وجود با قرآن زیسته و آیه آیه قرآن را در حیات پربار خود لمس کرده است. ایشان هدف خود از تفسیر قرآن را ارائه اصول و احکام شرعی و غرق شدن در مباحث لغوی و یا کلامی و فقهی نمی‌داند و این گونه مباحث را حجابی بین جان خود و قرآن می‌داند. وی می‌گوید: «در تفسیر خود به جز آنچه نص قرآن از اندیشه‌های روحانی یا اجتماعی و انسانی الهام می‌کند، چیزی بدان نیفزوده است و همچنین کوشیده است زیباییهای هنری شگفت‌انگیزی را که از این کتاب الهی احساس کرده بیان کند»^۵.

روش فهم قرآن از نگاه سید قطب

به باور سید قطب فهم قرآن با زندگی در پرتو آن و در صحنه عمل و شکیبایی بر دشواریهای پیمودن راه حق حاصل می‌شود... وی در این باره یادآور شده است: «قرآن اسرار خود را فقط برای کسانی که با آن در صحنه

۱. ترجمه فی ظلال القرآن، مصطفی خرم دل، ج ۱، ص ۲، نشر احسان، ۱۳۷۸

۲. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۴

۳. مقدمه ترجمه‌ی فی ظلال القرآن، مصطفی خرم دل، ج ۱، ص ۳

۴. ترجمه فی ظلال القرآن، مصطفی خرم دل، نشر احسان، ۱۳۷۸

۵. فی ظلال القرآن، ج ۱، مقدمه، ص ۳

زندگی حاضر باشند، کشف می کند آنان که قرآن را فهمیده و چشیده باشند، زیرا چنین کسانی همانند معاصران نزول قرآن، خود را مخاطب قرآن می یابند.^۶ قرآن اسرار خود را برای انسانهای عاقبت طلب و برکنار از صحنه های زندگی و تلاش، نمایان نمی کند.^۷

قلمرو مرجعیت قرآن

سید قطب در باره نقش اصلی قرآن نوشته است: «حیطه ی اصلی کارکرد قرآن، نفس انسانی و حیات انسانی است. هدف قرآن ایجاد بینش کلی نسبت به آفرینش و ارتباط بین انسان با آفریدگارش می باشد. هدف قرآن تعیین جایگاه انسان در نظام خلقت و رابطه او با پروردگارش می باشد تا بر پایه آن، نظام زندگی خود را استوار کرده تا مجال به کارگیری تمام استعدادها به خصوص نیروی عقلی خود را بیابد. وقتی نیروی عاقله در جایگاه اصلی خود قرار گرفت، توانایی جستجوی علمی، تجربه و تطبیق (مصادیق بر کلیات) را در محدوده ای که برای انسان مجاز است خواهد داشت و به نتایجی خواهد رسید که البته مطلق و نهایی نخواهد بود. نظریه های علمی در هیچ موضوعی هیچگاه سخن نهایی نیست و ما می بینیم که هر دانشمندی وقتی قانونی را کشف یا نظریه ای را ابداع می کند می گوید این آن چیزی است که تا به حال به آن رسیده و باب جستجو و تحقیق باز است.^۸ به باور سید قطب قرآن همانند علوم بشری نیست که صرفاً نظریه پردازی کند. قرآن در بردارنده علوم به معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه قرآن بینش و برنامه عملی زنده و سازنده ارائه می کند و در این باره می گوید: قرآن می خواهد انسان را با جهان بینی جهان شمولی مجهز سازد بدانگونه که سرشت جهان را بشناسد و ارتباط آن را با آفریدگار جهانیان درک کند آنگاه بدو فرصت دهد که در راه درک جزئیات و سود بردن از آنها به تلاش پردازد، ولی نسبت به این جزئیات تفصیل نمی دهد، زیرا شناخت جزئیات از وظایف انسان است.^۹ برای نمونه در باره علت تغییر شکل ماه به جای پاسخ علمی از نقش هلالها در واقعیت زندگی سخن گفته، زیرا بشریت آن روز آمادگی فهم پاسخ علمی و دانش نظری را نداشت. قرآن نیامده تا کتاب دانش نجوم یا شیمی یا پزشکی باشد، قرآن برای چیزی بالاتر از این معلومات جزئی نازل شده است.^{۱۰}

سید قطب در جای دیگری راجع به هدف قرآن می نویسد:

«قرآن به چاره جویی بنیاد خود انسان می پردازد و شخصیت و وجدان و عقل و اندیشه او را چاره می سازد، چنانکه بنیاد جامعه انسانی را چاره جویی می کند. قرآن به انسان اجازه می دهد تا نیروهای اندوخته در سرستش

۶. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۱۸۹۴

۷. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۱۸۶۴

۸. فی ظلال القرآن ج ۲ ص ۱۱۱۶

۹. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۸۳

۱۰. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۸۳، و نیز ج ۳، ص: ۱۳۹۹

را به طور شایسته بکار گیرد. پس از آنکه انسان سالم و درست اندیش، پدیدار گردید و جامعه ای ساخته شد که بدو اجازه دهد که در آن به فعالیت پردازد، قرآن چنین انسانی را می سازد تا به کاوش و آزمایش دست یازد. قرآن معیارهای جهان بینی راستین انسان را در بر دارد و به او می آموزد که چگونه بیندیشد و چگونه کار کند و راه کدام است و چاه کدام»^{۱۱}.

از نظر سید قطب قرآن کتاب زندگی است. وی قرآن را نسخه کتبی نظام تکوین می داند. او می گوید چنین نیست که اگر کفه نظام تکوین بالا رفت کفه معارف قرآنی پایین بیاید. معارف قرآن و معارف بشری همانند دو بال هماهنگ هستند. به نظر ایشان بین معارف قرآن و دستاوردهای علمی بشر، هماهنگی وجود دارد، ولی ایشان نکته مهمی را که مطرح نموده این است که می گوید:

«قرآن، دین را به عنوان پژوهشهایی در قالب (نظام اسلامی)، (فقه اسلامی)، (اقتصاد اسلامی)، (علوم گیتی)، (علوم روانشناسی) و صورت‌های دیگر پژوهشهای مطالعاتی، پیش نمی‌کشد و مطرح نمی‌سازد بلکه این دین را به صورت یک عقیده پیشتاز، زنده، بیدارکننده و مرقی پیش می‌کشد. همین که عقیده در دل و خرد جای گرفت، برای پیاده کردن مدلول عملی خود، دل و خرد را به جنبش و پویش می‌اندازد. چنین عقیده‌ای دستگاه‌های گیرنده و دریافت‌کننده و پذیرنده و پاسخ‌دهنده فطرت را بیدار می‌کند و به کار می‌اندازد، و فطرت را به پیمان نخستین خود که با خدا بسته بود برمی‌گرداند. همچنین قرآن نیامده تا کتاب علمی به معنای مصطلح آن باشد و هدف اصلی آن پاسخ علمی به پرسشهای علمی در موضوعات فلکی، شیمی، پزشکی و ... نیست، زیرا قرآن برای هدف مهمتری از این امور جزئی آمده است، بنا بر این کسانی که دنبال پاسخ علمی قرآن به این گونه موضوعات هستند، دچار خطا هستند، چنانکه خرده‌گیران بر قرآن از این جهت که قرآن حاوی مسائل علمی نیست نیز به خطا رفته‌اند. هر دو گروه در فهم طبیعت این کتاب آسمانی و وظیفه و کارکرد اصلی آن دچار برداشت نادرستی هستند. موضوع اصلی قرآن، انسان، اندیشه و باورش، ادراکات و دریافت‌هایش، رفتار و کردارش و نیز روابط و پیوندهایش با دیگران است، اما علوم مادی و نوآوری‌های جهان ماده با همه ابزارها و اصناف گوناگونی که دارد به انسان واگذار شده است. آری در وجود انسان فراگیری این علوم سرشته شده و قرآن هم می‌خواهد این سرشت در مسیر اصلی خود قرار گیرد و این امکان برای وی فراهم شود تا بتواند نیروهای خدادادی خود را به کار گیرد»^{۱۲}.

۱۱. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۸۳

۱۲. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۸۱

اگر از سید قطب با دلبستگی عمیقی که به قرآن و اسلام دارد و معتقد است هدف اصلی قرآن دادن بینش درست و راهنمایی انسان در زندگی دنیوی است پیرسیم استفاده از پیروان سایر ادیان در علوم تجربی و محصولات آنان چگونه است؟ ایشان چنین پاسخ می دهد:

«برابر روح اسلام و رهنمودهایش هیچ مانعی نیست که از تلاش و دسترنج همه انسانها در غیر آنچه گذشت استفاده کرد و از علوم صرف سود جست و از لحاظ ثوری و عمل از آن بهره مند گردید و آن را با برنامه ایمانی پیوند داد. بدین معنی که با علوم آشنا شد، و دانست که خداوند آنها را مسخر انسان ساخته است، و کوشید که دانشها را در کانال صحیح رهنمود کرد، و در راه خیر و صلاح بشریت بکار گرفت، و به کمک آنها بر امنیت و آسایش انسانها افزود. و خدا را بر نعمت آشنائی و نعمت تسخیر انرژیها و نیروهای هستی، شکر و سپاسگزاری کرد. شکر و سپاسگزاری خدا را با عبادت و پرستش، و با رهنمود این آشنائی با اسرار جهان در راه درست، و با تسخیر قوای آن برای خیر و صلاح بشریت، انجام داد و بجای آورد».^{۱۳}

به باور سید قطب امور دنیوی مردم به خودشان واگذار شده تا از طریق کسب دانش و تجربه مشکلات خود را حل کنند. وی در این باره می گوید: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر اصحاب و یارانش در امر عقیده و دریافت برنامه سخت میگرفت، به همان اندازه که در رأی و تجربه و کارهای عملی زندگی آسان می گرفت. کارهایی که در پرتو تجربه و دانش و بینش دنیوی، حل و فصل میگردد از قبیل: کشاورزی و نقشه های جنگی و فنون رزمی و امثال اینها که مسائل کاملاً عملی هستند و ربطی به جهان بینی اعتقادی و نظام اجتماعی و روابط خاص تنظیم زندگی انسان ندارند. چه برنامه زندگی چیزی است، و علوم صرف و تجربی و تطبیقی چیز دیگر است. همان اسلامی که آمده است تا برابر برنامه خدا زندگی را راه ببرد و رهنمودش گرداند، همو است که عقل را برای شناخت و بهره مندی از همه نوآوریهای مادی در حدود برنامه ای که اسلام برای زندگی دارد، رهبری و ارشاد مینماید».^{۱۴}

سید قطب می افزاید «من از سادگی جانبداران متعصب قرآن در شگفتم. کسانی که می کوشند تا چیزی به قرآن بیفزایند که جزو قرآن نیست و چیزی را بر آن تحمیل کنند که مقصود آن نیست و در صدد استخراج جزئیاتی در باره علوم پزشکی، شیمی و نجوم و شبیه اینها هستند و گویی می خواهند بدین وسیله بر عظمت قرآن بیفزایند، بی گمان قرآن در موضوع اصلی خود کتاب کاملی است. موضوع قرآن هم بسی سترگتر از همه این دانش هاست، زیرا این انسان است که خودش این معلومات و دانستنیها را کشف می کند و از آنها سود می جوید»^{۱۵}. نتیجه ای که از سخنان سید قطب در این قسمت می توان گرفت این است که قرآن برای علوم بشری

۱۳. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۴۳۹

۱۴. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۴۳۹

۱۵. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۸۳

مرجعیت ندارد، یعنی قرآن منبع علوم جزئی نیست. قرآن راه رسیدن به علوم را با جهان بینی و انسان‌شناسی درست باز کرده و برای علوم هدف‌گذاری کرده است.

سنجش حقایق قرآن با نظریه‌های علمی

سید قطب در ارتباط با سنجش معارف قرآن با نظریات علمی می‌گوید:

« از آن جا که هدف کلی قرآن ایجاد جهان بینی راستین نسبت به سرشت هستی و پیوند آن با آفریدگارش و نیز راجع به چگونگی هماهنگی میان اجزاء دستگاه بزرگ آفرینش است، درست نیست بر این حقایق نهایی قرآن نظریه‌های عقل بشری را آویزه آن کنیم، حتی درست نیست آنچه را که انسان حقایق علمی می‌نامد و از راه تجربه قاطعانه - به نظر خودش - بدان دست یافته است، آمیخته حقایق نهایی قرآن سازیم. حقایق قرآنی، نهایی، قاطعانه و مطلق هستند، اما آنچه انسان بدان می‌رسد نهایی و قاطعانه نمی‌باشند، زیرا این گونه حقایق مقید به حدود تجارب انسان و پای بند شرایط و ابزارهای این تجارب است، پس اشتباه است اگر حقایق قرآنی را حتی مسلمات قرآنی را با یافته‌های علم بشری که نهایی و قطعی نیستند، بسنجیم و در کنار هم قرار دهیم. تازه این نسبت به حقایق علمی است، نسبت به فرضیه‌های علمی که مطلب بسیار روشنتر است. از جمله این نظریات و فرضیه‌ها نظریات فلکی و نظریات علمی مربوط به پیدایش انسان و تکامل او است و همچنین تمام نظریاتی که در باره نفس انسان و نیز نظریات مربوط به جوامع و تطورات آنها است، تمامی این گونه نظریات حتی با مقیاس‌های انسانی، حقایق علمی به شمار نمی‌آیند اینها صرفاً نظریات و فرضیه‌های علمی است. ارزش آنها به این اندازه است که فعلاً صلاحیت تفسیر پدیده‌های هستی را دارند تا وقتی نظریه و فرضیه دیگری جایگزین شود که می‌شود پدیده‌های بیشتری را با آنها تفسیر کرد یا تفسیر دقیق‌تری از آنها ارائه داد، از این رو نظریات علمی دائماً قابلیت تغییر، تعدیل، و افزایش و کاهش دارند، بلکه ممکن است با کشفیات جدید و دستیابی به ابزار جدید به طور کلی ابطال شوند. تمام کوشش‌هایی که برای ارتباط دادن اشارات کلی قرآن به دستاوردهای علمی بشر حتی به نظریات تغییر پذیر صورت می‌گیرد، اولاً مشتمل بر خطای در روش است. ثانیاً متضمن سه معناست که شایسته ساحت متعالی قرآن نیست:

اول اینکه این تصور برای برخی پیش می‌آید که علم، برتر و قرآن‌پرو است و به همین دلیل پیوسته تلاش می‌کنند برای تثبیت قرآن متوسل به نظریات علمی شوند با اینکه قرآن در موضوع خودش کتابی کامل و در بیان حقایق نهایی است، ولی علم پیوسته در حال تغییر است و چه بسا موضوعی را که امروز ثابت کرده فردا آن را نقض کند. علم به هر نتیجه‌ای که برسد نهایی، قطعی و مطلق نیست، زیرا توسط انسان و ابزاری صورت می‌گیرد که در حال تغییرند.

دوم اینکه برداشت ناصوابی از طبیعت قرآن و وظیفه آن است. قرآن آن حقیقت نهایی مطلق است که به ساختار وجودی انسان می‌پردازد، ساختاری که با سرشت هستی جهان و قانون الهی آن به اندازه‌ای که سرشت نسبی انسان اجازه دهد متفق و همگام است تا آن جا که انسان با جهان پیرامون خود جنگ و برخوردی ندارد، بلکه با آن دوستی می‌ورزد و برخی از رازهایش را می‌شناسد و بعضی از قوانین آن را در کار خلافت خویش بکار می‌گیرد.

سوم اینکه تاویل همیشگی قرآن، آن هم با زور و تکلف است تا آیات الهی را با فرضیه‌ها و نظریه‌هایی که ثابت و پایدار نیستند و هر دم به رنگی در می‌آیند و هر روز انسان چیز تازه‌ای در آنها می‌یابد همراه و دمساز کنیم و شتابان نصوص قرآنی را دنبال رو فرضیه‌ها و نظریه‌های انسانی سازیم. این سخنان بدین معنا نیست که از آنچه علم در باره جهان و زندگی و انسان بدست آورده است و نظریه‌ها و حقایق علمی بدان رسیده است در فهم قرآن استفاده نکنیم خداوند بزرگ فرموده است: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^{۱۶} (به زودی نشانه‌های (توحید و قدرت) خود را به آنان (به مشرکان مکه و همه انسان‌های تاریخ) در کرانه‌ها (ی مکه و پهنه زمین) و در نفوس خودشان نشان خواهیم داد (مانند فتوحات مسلمین در آن عصر و گسترش اسلام در گیتی در آینده و توجه انسان‌ها به لطایف حکمت‌های خداوند در وجودشان) تا بر آنها روشن گردد که آن (خدا و قرآن) حق است، آیا (در ظهور حق) همین کافی نیست که پروردگار تو بر همه چیز گواه است (و نزد همه موجودات مشهود و آشکار است)؟! این آیه خواهان آن است که پیوسته در باره آنچه علم در آفاق و انفس از آیات و نشانه‌های خداوند کشف می‌کند بیندیشیم و تحقیق کنیم و از راه اکتشافات علوم، گستره مفاهیم و معانی قرآنی را در پهنه اندیشه خویش توسعه دهیم.^{۱۷}

افزون بر همه اینها برخی امور از حیطة علوم تجربی خارج است برای نمونه آفرینش جن از زبانه آتش، مسئله ای است که از حدود و ثغور علوم بشری بیرون است و یگانه مرجع در باره آن قرآن است و بس.^{۱۸} سید قطب در مقام مقایسه جهان بینی فلاسفه با جهان بینی قرآنی می‌گوید از آن جا که جهان بینی قرآنی با فطرت انسان تماس می‌گیرد، آرام و روشن و نیرومند و ساده و ژرف عرضه می‌شود، با فطرت سازگار و هم آوا است. ایشان از جهان بینی‌های بزرگان فلاسفه شگفت زده است و کوشش آنان را برای تفسیر هستی، همانند کودک کوچکی می‌داند که می‌کوشد معادله‌ی ریاضی سنگینی را حل کند»^{۱۹}.

۱۶. فصلت: ۵۳

۱۷. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۸۳

۱۸. فی ظلال القرآن ج ۶ ص ۳۴۵۱

۱۹. فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۳۹۹ ذیل آیه ۳۴طور، ترجمه فی ظلال القرآن، ج ۱۴، ص ۸۴

سید قطب در جای دیگری راجع به اینکه چرا حقایق قرآنی را با کشفیات علمی نمیتوان سنجید می گوید: «جهان پر از راز و رمزهایی وسیع است که علوم بشری از رسیدن به آنها ناتوان است. جهان شهود، غیبی دارد که در قلمرو علوم نیست. انسان در دریائی از مجهولات شناور است. انسان حتی نمی داند که در هستی خودش چه می گذرد، گذشته از آن که نمی داند در سراسر هستی پیرامون او چه می گذرد، و حتی نمی داند بعد از این لحظه ای که در آن است و جهان هستی در آن است چه می گذرد. در هر ذره ای، هر اتمی، الکترون و پروتون هر اتمی، هر سلولی و هر بخشی از سلولی چه می گذرد»^{۲۰}

وی در جای دیگری افزوده است: «آن کسانی که کارهای خدای سبحان را با کارهای مردمان می سنجند، آنان هستند که می پرسند: این چگونه انجام پذیرفت؟ ولی کسانی که اختلاف این دو و ابزار آنها را درک می کنند، هرگز چنین پرسشی را نمی کنند، و نمی کوشند چنین کاری را ریشه یابی کنند و به دنبال سبب و علت بگردند، خواه علمی و خواه غیر علمی. چه قضیه فراتر از این پهنه و میدان است، و اصلاً در این گستره نمی گنجد، و در میدان علت یابی با معیارهای انسان ها نیست.

هر برنامه ای برای تصور مثل چنین معجزاتی، به جز حوالت به قدرت مطلقه خدا کردن، از بنیاد پوچ و تباه است، زیرا افعال خدا از معیارهای انسان ها، و از علم و دانش محدود ایشان، پیروی نمی کند، و در دایره سنجش ها نمی گنجد. آنچه بر ما واجب است این است که ایمان داشته باشیم این کار شده است اما چه کار کرد که آتش سرد و سالم گردید؟ و ابراهیم را به چه کیفیتی در آورد که آتش او را نسوزاند؟ این چیزی است که نص قرآنی از آن ساکت است، زیرا با عقل محدود بشری راهی برای پی بردن بدان نیست. ما هم جز نص قرآنی دلیل و حجتی در دست نداریم. سرد و سالم شدن آتش برای ابراهیم، جز مثالی از نظایر آن نیست که به شکل های گوناگون روی می دهد»^{۲۱}

نقش علوم طبیعی در فهم و تفسیر قرآن

سید قطب در باره تفسیر قرآن با علوم طبیعی می نویسد:

«چگونه می شود قرآن را با نظریه های علمی تفسیر کرد بدون آنکه حقایق نهایی و مطلق آن را آمیخته با معانی و مفاهیمی کنیم که نه نهایی و نه مطلق اند؟ در اینجا مثالی مفید است. قرآن کریم می فرماید: «وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»^{۲۲} (و همه چیز را آفریده و هر یک را (در وجود و آثار و بقا و روابط فیما بین) به تناسب حال او اندازه گیری کرده است) اکتشافات علمی نیز می گوید هماهنگیهای چشمگیر و دقیقی در سراسر هستی وجود

۲۰. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۱۵

۲۱. فی ظلال القرآن ج ۴ ص ۲۳۸۸ نیز به ج ۴: صص ۹۴۱_۹۴۳ رجوع شود

۲۲. فرقان: ۲

دارد که با دقت هر چه بیشتر در پیکره جهان در جریان است، زمین به همین طرز و شکلی که هست، مسافتی که خورشید با آن دارد، فاصله مشخص ماه با زمین، نسبت حجم خورشید و ماه با زمین، سرعت گردش زمین و... پیدایش سطحی بدین شکل که هم اینک دارد و هزاران ویژگی که با دست در دست دادن همه اینها زمین، شایسته زندگی و متعلقات آن گشته است در میان همه این چیزها حتی یک چیز هم ساخته جهش ناگهانی و پرداخته تصادف غیر منتظره نیست. اینگونه سخنان و نظریه های علمی در توسعه معنی و مفهوم «خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» به ما کمک می کنند و فایده بیشتری به ما می بخشد و آیه فوق در اندیشه ما رسوخ و ژرفای زیادتری خواهد یافت.^{۲۳} هدف نهایی ما تنها این است که روش درستی ارائه دهیم که به کمک آن بتوانیم از کشفیات علمی برای توسعه مفاهیم آیات قرآنی و غور در ژرفای آنها بهتر استفاده کنیم و در پرتو دانش جدید زوایای بیشتری از قرآن را بنگریم بدون آنکه سخنان آسمانی قرآن را یدک و آمیزه نظریه ویژه علمی خاصی کنیم و آن را مطابق با این نظریه یا مصداق آن فرض کنیم میان این سخن تا آن سخن فرق بسیار است.^{۲۴}

استشهاد به قطعیات علوم در فهم قرآن

سید قطب استشهاد به قطعیات سایر علوم را برای فهم بهتر قرآن روا می داند و در موارد مختلفی نیز به داده های سایر علوم در تبیین برخی نصوص قرآن استناد کرده که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. روانشناسی

سید قطب ذیل آیه ۵۸ سوره نور که سه وقت حضور در خلوتگاه (قبل از نماز صبح و هنگام ظهر که لباسها درآورده می شود و پس از نماز عشا) را عورت شمرده ۲۵ می نویسد:

«روند قرآنی این اوقات را «عورات: شرمگاهها» نامیده است بدان جهت که شرمگاهها در آنها پیدا می گردد. در این اوقات سه گانه قطعاً باید خدمتگاران، و کودکان تشخیص دهنده ای که بالغ نگردیده اند، اجازه بگیرند، تا چشمانشان به شرمگاه های اهالی خانواده خود نیفتد. این هم آداب و رسومی که بیشتر مردمان در زندگی خانوادگی خود آنها را فراموش می کنند، و تأثیرات روانی و عصبی و اخلاقی آنها را ناچیز و حقیر می

۲۳. فی ظلال القرآن ج ۴ ص ۲۵۲۳

۲۴. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۸۴ (تا به حال هیچ حقیقت علمی که بر خلاف قرآن باشد کشف نشده است^{۲۴}. بسیاری از حقایق علمی

مربوط به آفرینش در قصه های قرآنی بیان شده است (ر.ک: آراء المستشرقین حول القرآن الکریم و تفسیره ج ۲، ۵۸۱، ۶۰۲، ۶۸۸)
 ۲۵. یا ایها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکتم آیمانکم و الذین کم یلیعوا الحکم منکم ثلاث مرات من قبل صلاة الفجر و حین تصعون ثيابکم من الظهيرة و من بعد صلاة العشاء ثلاث عورات لکم (ای کسانی که ایمان آورده اید، باید کسانی که برده ملکی شمایند و کسانی از شما که به حد بلوغ نرسیده اند (هنگام ورود به مسکن شخصی شما) سه بار (در سه وقت) اجازه بگیرند (و سرزده وارد نشوند)، قبل از نماز صبح و هنگام ظهر که لباس های خود را وامی نهید و پس از نماز عشا که (این اوقات) سه وقت خلوت شماست)

گیرند، و گمان می‌برند که خدمتکاران به شرمگاه‌های سروران نگاه نمی‌کنند! و کوچکانی که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده‌اند متوجّه هـ چون مناظری نمی‌شوند! در صورتی که روانشناسان امروز - پس از پیشرفت علوم روانشناسی - می‌گویند که برخی از صحنه‌هایی که چشمان کودکان در کوچکی بدانها می‌افتد، در سراسر زندگانی ایشان تاثیر می‌گذارد، و چه بسا آنان را به بیماریهای روانی و عصبی مبتلا می‌سازد که بهبودی آنها دشوار خواهد بود».

در پاره‌ای موارد نیز سخن روانشناسان را رد می‌کند مثلاً نوشته‌اند:

«برخی از محققان روانشناسی در این ایام می‌گویند که عکس‌العمل طبیعی احسان در نفس بشری، دشمنانگی است که عاقبت در روزی از روزها بروز خواهد کرد. ایشان علت این امر را چنین بیان می‌دارند که گیرنده در برابر دهنده احساس نقص و ضعف می‌کند، و این احساس پیوسته روان او را آزار می‌دهد، و او می‌کوشد با دشمنانگی و کینه به دل گرفتن کسی که بدو نیکی کرده است، بر او چیره شود و برتری یابد، زیرا گیرنده پیوسته در برابر دهنده احساس ضعف و نقص می‌کند. همچنین دهنده همیشه از گیرنده می‌خواهد که این نکته را در نظر داشته باشد که او بدو خوبی کرده و بالاتر از وی است! این احساس است که درد کمک گیرنده را فزونی می‌بخشد تا آنجا که درد او به دشمنی تبدیل می‌گردد!» سپس این سخن را چنین رد کرده: «چه بسا همه این سخنان در جامعه‌های جاهلی صحیح باشد - جامعه‌های جاهلی، جامعه‌های است که روح اسلام بر آن مسلط نبوده و اسلام بر آن حکومت نکند - اما این دین چنین مشکلی را به نحو دیگری حل کرده است. بدینگونه مشکل را بر طرف نموده که به دلها و جانها تفهیم کرده است که مال، مال خدا است، و رزقی که در دست دارندگان آن است، رزق خدا است. این حقیقتی است که با آن کسی جدال و ستیز ندارد مگر فردی که از اسباب دور و نزدیک رزق بی‌خبر باشد. اسبابی که همه آنها داده‌های خدا بوده و انسان به چیزی از آنها دسترسی و توانائی ندارد. در پیدایش یک دانه گندم، نیروها و انرژیها هم از محدوده اختیار و چهارچوب قدرت انسان خارج می‌باشند. قطره آبی و تار جامه‌ای و سایر اشیاء را قیاس از یک دانه گندم بگیر. پس هرگاه شخص دارائی، چیزی از مال خود بخشید، او در اصل از مال خدا بخشیده است. و هرگاه قرض الحسنه‌ای داد، انگار آن را به خدا داده است، و همو خود این وام را برایش چندین برابر گرداند و بدو باز پس دهد. بنابراین شخص گیرنده، جز وسیله و سببی نیست تا شخص بخشنده توسط او بتواند به چندین برابری که از مال خدا داده است، دستیابی پیدا کند. خداوند این آداب و رسومی را که اینک ما در صدد بیان آن هستیم وضع فرموده است تا چنین مفهومی را به دلها القاء کند و در جانها استقرار بخشد، و دهنده تکبر نرزد و خویشتن را بالا نگیرد و گیرنده نیز خویشتن را پست و دست کم نداند. چه هر دوی ایشان از رزق خدا می‌خورند و روزی خوار پروردگارند».

۲. زمین شناسی

از مواردی که سید قطب به علوم جدید برای فهم قرآن استناد کرده در باره آیه «وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»^{۲۶} است. بر اساس این آیه خدا همه چیز را آفریده و آن را دقیقاً اندازه گیری و کاملاً برآورد کرده است در باره اندازه گیری آفریده ها به سخن «آ. کریسی موریسون « رئیس آکادمی علوم در نیویورک، استناد کرده است.

موریسون در کتاب خود تحت عنوان : «انسان به تنهایی بر جای نمی ماند» می گوید:

از **جـ مـ لـ هـ** **چـ یـ زـ هـ ائـ یـ**
که مایه شگفتی است تنظیم طبیعت بدین شکل است، تنظیمی که دارای بالاترین دقت ممکن است . برای مثال:

اگر قشر زمین چند قدم بیشتر از ضخامت فعلی آن می بود، دی اکسید کربن و اکسیژن، مکیده می گردید، و وجود حیات گیاهان ناممکن می شد.

اگر ارتفاع آتمسفر کمتر از آنچه هست می بود، میلیونها شهابی که هم اینک در سطح خارجی اتمسفر می سوزند، به همه گوشه و کنار زمین می افتادند و همه چیزهای قابل سوختن را شعله ور می ساختند. این شهابها با سرعتی میان شش مایل و چهل مایل در ثانیه در حرکت هستند. اگر شهابها با کندی گلوله تفنگی حرکت می کردند، همه آنها به داخل زمین فرو می رفتند و عاقبت آن هولناک می بود. اگر شهاب ناچیزی که با سرعتی بیش از هفتاد برابر گلوله تفنگ حرکت می کند به انسان برخورد کند، تنها بر اثر حرارت عبور آن شهاب، اندامهای انسان تگه تگه می گردد!

آتمسفر زمین دقیقاً بدان اندازه ضخامت دارد که اشعه های مؤثر در فعل و انفعالات شیمیائی مورد نیاز کشت و زرع بتوانند از لابلای آن عبور کنند و به زمین برسند و میکروبها را بکشند و ویتامینها را تولید کنند! بدون این که به انسان زیان برسانند! مگر این که انسان بیش از اندازه لازم خود را در معرض آن اشعهها قرار دهد با وجود این که در طول روزگاران گازها پیوسته از زمین برمی خیزند و بالا می روند و بیشتر آنها سمی و زهرآگین می باشند، آتمسفر زمین باقی و پایدار مانده است بدون این که واقعاً کثیف و آلوده شود! و بدون این که موازنه نسبت لازم آن برای انسان، به هم بخورد و مختل گردد! موتور این موازنه بزرگ، انبار وسیع آبها یعنی اقیانوس است که زندگی ، خوراک، باران، آب و هوای معتدل و گیاهان در سایه وجود آن برقرار است گذشته از اینها خود انسان نیز در سایه وجود اقیانوس ماندگار است».

^{۲۶}. فرقان: ۲

در فصل دیگری از این کتاب می‌گوید:

«اگر اکسیژن هوا به جای بیست و یک درصد، پنجاه درصد یا بیشتر می‌گردید، همه مواد سوختنی زمین آتش می‌گرفت و مشتعل می‌شد. مثلاً اگر جرقه‌ای از آذرخش آسمان به درختی اصابت می‌کرد، به ناچار سراسر جنگلها آتش می‌گرفت و می‌سوخت و چه بسا منفجر می‌شد. اگر هم اکسیژن هوا ده درصد یا کمتر می‌گردید، زندگی چه بسا خود را در طول روزگاران با آن تطبیق می‌داد، و لیکن در این حالت اندکی از عناصر تمدنی که انسان با آن خوی گرفته است و سر و کار پیدا کرده است وجود می‌داشت و در دسترس او می‌بود. برای مثال چه بسا انسان آتش نمی‌داشت».^{۲۷}

نارسایی ابزارهای دانش بشری در کشف حقایق

در باره اینکه چرا حقایق قرآن را با دانش بشری نمیتوان سنجد سید قطب می‌گوید:

«وسیله‌ای که انسان با آن به فرآیندی و برآیندی میرسد، تجربه و قیاس است. انسان می‌آزماید، سپس نتیجه‌ای را تعمیم می‌دهد که از راه قیاس بدان میرسد. قیاس هم -با اعتراف علم و اهل علم- وسیله‌ای است که به نتیجه‌ظنی میرسد، و ممکن نیست نتیجه‌قیاس، قطعی و نهائی باشد. وسیله دیگری که انسان در اختیار دارد تجربه و پژوهش است. پژوهش نیز تعمیم تجربه بر همه چیزهای همجنس و همگونی است که تجارب در تمام ازمه و در جمیع ظروف و شرائط بدان رسیده است. این هم برای انسان ممکن و میسر نیست. یعنی نه همه تجارب در اختیار است و نه تعمیم بر همه چیز همجنس برای انسان مقدور است، هر چند که پژوهش یکی از وسائل رسیدن به نتایج قطعی است. برای رسیدن به نتایج قطعی و حقیقت یقینی، راهی جز راه رهنمود خدائی نیست که آن را برای انسان بیان می‌فرماید و بدو مینماید. بدین سبب علم انسان بجز آن چیزی که یزدان برای او بیان می‌فرماید و مقرر مینماید، علم ظنی است و بهیچوجه به مرتبه قطعی نمیرسد. «غیب» پیرامون انسان را فرا گرفته است و از همه سو او را احاطه کرده است مگر آن بخش که علم ظنی انسان بدان دسترسی پیدا کرده است».^{۲۸}

یک دانشمند معاصر آمریکائی درباره «حقائقی» که بطور کلی دانش بدان دسترسی پیدا می‌کند، می‌گوید:

«علوم حقائق آزموده شده‌ای هستند، ولی با وجود این، متأثر از خیال انسان و اوهام است. نتایج علوم نیز در این حدود و در داخل این چهارچوب، مقبول و پذیرفتنی است. علوم هم با احتمالات در میدانهای کمیّت و وصف و خبر محدود است. علوم هم با احتمالات می‌آغازد، و هم با احتمالات پایان می‌پذیرد. علوم یقینی نیست بدین علت، نتایج و فرآیندهای علوم نیز تقریبی است نه تحقیقی، علوم در مقایسه‌ها و سنجشها و مقارنه‌ها و موازنه‌ها،

^{۲۷}. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۴۸ - ۲۵۴۹

همان. ۲۸

دچار خطاهای احتمالی و برداشتهای اجتهادی می‌گردد، و قابل تعدیل با افزایش و کاهش است، و نهائی نمی‌باشد. ما می‌بینیم وقتی که دانشمندی به قانونی یا نظریه‌ای دسترسی پیدا می‌کند، می‌گوید ۲۹ این چیزی است که تا زمان حال بدان رسیده‌ایم. بدین وسیله این دانشمند در راه باز نگاه می‌دارد تا تعدیلهای نوین بدان درآیند و راه بگشایند.^{۳۰} این سخن، حقیقت همه فرآیندها و برآیندهائی را خلاصه میکند که علم بدان رسیده است یا ممکن است بدان برسد.^{۳۱} از این جهت می‌توان گفت به نظر سید قطب قرآن- به جز موارد بسیار خاص و اندک- مرجعیت امضایی برای علوم ندارد چرا؟ به دلیل اینکه علوم جدیدی نارساییهای بسیاری در کشف حقایق هستی دارند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

نمونه‌هایی از نارسایی علوم جدید در کشف حقایق هستی

۱- قطعی نبودن پیش‌بینی‌های علمی

سید قطب پیش‌بینی‌های علمی را صرفاً احتمالات می‌داند نه قطعی. وی در این باره نوشته است: «کسانی که از «علمگرایی» و «جبر تاریخ» دم می‌زنند. انگار همه چیزهائی که در آینده روی می‌دهد با یقین و اطمینان می‌توان تعیین کرد و برشمرد! اما «علم» در این زمان می‌گوید: در جهان، «احتمالات» فرمانروا است نه «حتمیات»

مارکس از زمره کسانی بود که «حتمیات» و جبریات را پیش‌بینی می‌کرد. اما امروز پیش‌بینی‌های مارکس کو و کجا است؟ مارکس پیش‌بینی کرده بود که کمونیستی حتماً در انگلستان پدیدار و فرمانروا می‌گردد، چرا که انگلستان به اوج پیشرفت صنعتی رسیده است و در سایه همین پیشرفت صنعتی، اوج پیشرفت سرمایه‌داری در یک سو، و فقر شدید کارگران در دیگر سو روی نموده است. اما مشاهده می‌شود که کمونیستی تنها در میان ملت‌هائی برخاسته است و رواج یافته است که از لحاظ صنعت و تکنیک عقب‌مانده‌ترین ملت‌هایند، از قبیل: روسیه و چین و غیره. هرگز کمونیستی در کشورهای پیشرفته صنعتی پابرجا نمی‌شود و رونق و رواج پیدا نمی‌کند.

لنین و پس از او استالین پیش‌بینی کرده بودند که شروع جنگ میان جهان سرمایه‌داری و جهان کمونیستی حتمی و قطعی است. هم اینک جانشین آن دو نفر «خروشچف» پرچم «همزیستی مسالمت آمیز» را بر دوش

۲۹. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۱۶

۳۰. برگرفته از مقاله: (درسی از بوته گل) نوشته ماریت ستانلی کونجندن، فیلسوف فرزانه علوم طبیعی. به نقل از کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم» ترجمه دکتر دمرادش عبدالمجید سرحان.

۳۱. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۱۶

می‌کشد! بیش از این با «حتمیات» و جبریّات پیش بینی‌ها پیش نمی‌رویم و سخن نمی‌گوئیم. چرا که سزاوار گفتگو و پژوهش جدی نبوده و نیستند».^{۳۲}

۲- پیدایش حیات

سید همچنین درباره‌ی پیدایش حیات نیز معتقد است حقایق قرآنی در این باره را نمی‌توان دنباله‌رو علم جدید نمود و چنین نوشته‌اند: «پیدایش حیات هنوز راز سر به مهری است که بشر نتوانسته آن را کشف کند. بر اساس قرآن کریم منشا پیدایش حیات و جانوران آب است: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»^{۳۳} (و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم. آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟! و در آیه دیگری فرموده است: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۳۴}) (و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفریده، پس برخی از آنها بر روی شکم می‌رود (مانند مار و ماهی و سایر خزندگان) و برخی بر دو پا می‌رود (مانند انسان و پرندگان) و برخی بر چهار پا می‌رود. خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند، حقا که خداوند بر هر چیز تواناست).

این حقیقت سترگی که قرآن آن را با این سادگی بیان می‌دارد این است که هر جنبنده‌ای از آب آفریده شده است. مراد قرآن وحدت عنصر اساسی در ترکیب‌بند جملگی جانوران است این عنصر اساسی آب است. مقصود همان چیزی است که دانش نوین می‌کوشد آن را ثابت بدارد و بگوید حیات از دریا پدیدار گشته و اصولا در آب نشأت گرفته است سپس به انواع و اجناس متنوع و گوناگون تبدیل شده و شاخه‌ها و نژادهای مختلفی از آن منشعب شده است، ولی ما به شیوه خود به پیش می‌رویم و حقایق ثابت قرآنی را آویزه و دنباله‌رو نظریه‌های علمی قابل تعدیل و تبدیل نمی‌کنیم و بر این اشاره قرآنی چیزی نمی‌افزاییم و به اثبات حقیقت قرآنی بسنده می‌کنیم و آن اینکه خداوند همه جانداران و جانوران را از آب آفریده است و همه آنها دارای اصل واحدی هستند و سپس همانگونه که با چشم دیده می‌شوند دارای سیما و شکلهای گوناگونی شده‌اند برخی بر روی شکم و برخی بر دو پا و برخی بر چهار پا می‌رود».^{۳۵}

دانشمند زیست‌شناس و گیاه‌شناس «رسل تشارلز ارنست» استاد دانشگاه فرانکفورت آلمان می‌گوید: «نظریه‌های فراوانی برای تفسیر و تبیین پیدایش حیات از جهان جمادات اظهار و ارائه شده است. برخی از پژوهشگران معتقدند که حیات از پروتوزون، یا از ویروس، و یا از توده‌ای از مولکول‌های درشت پروتئینی، به وجود آمده است. بعضی از مردم گمان می‌برند که این نظریه‌ها شکافی را پر میکنند که میان جهان جانداران و جهان جمادات

۳۲. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۲۱

۳۳. انبیا: ۳۰

۳۴. نور: ۴۵

۳۵. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۲۵۲۳

فاصله انداخته است ولی واقعیتی که باید تسلیم آن شویم این است که همه تلاش‌هایی که برای رسیدن بدین نتیجه که ماده زنده از غیر ماده زنده پدید آمده است، آشکارا مردود است.^{۳۶}

من معتقدم که هر سلولی از سلول‌های زنده به اندازه‌ای پیچیده و گره خورده است، و به درجه و پله‌ای رسیده است که شناخت آن برای ما دشوار است. میلیون‌ها میلیون از سلول‌های زنده موجود بر سطح کره زمین بر قدرت یزدان جهان گواهی و شهادت می‌دهند، گواهی و شهادتی که خارج از دایره اندیشه، و فراتر از توان بیان است. بدین سبب است که من به وجود خدا ایمان ژرف و استواری دارم.^{۳۷}

۳- پیدایش انسان

سید قطب در زمینه‌ی پیدایش انسان و خلقت او از عناصر مختلف معتقد است آفرینش انسان رازی است که همگان از تحلیل آن ناتوان اند وی در این باره چنین می‌نویسد:

« خداوند در باره خلقت انسان فرموده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^{۳۸} (و یاد آر) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین من بشری را از گلی خشکیده برآمده از لجنی بدبو خواهم آفرید * پس چون آن را درست کردم و در آن از روح خود (روح مبارک و شایسته منسوب به خودم) دمیدم، همگی برای (تعظیم) او سجده کنان به رو درافتید* پس فرشتگان همگی یکسره (در برابر او) به سجده درافتادند.) اما نخست این گل چگونه از سرشت عنصری مشهود خود، به افق حیات عضوی رسیده است، و سرانجام به افق حیات انسانی گام نهاده است؟ رازی است که همگی انسان‌ها از تحلیل و توجیه آن در مانده‌اند. هنوز که هنوز است راز حیات در سلول نخستین، پنهان و سر به مهر مانده است و کسی گمان نمی‌برد که آن راز سر به مهر را گشوده است و بدان راه یافته است.^{۳۹}

داروین که نظریه خود را در باره حیات پله پله پایین می‌برد، تا آنجا که آن را به سلول نخستین می‌رساند سپس حیات را در همانجا متوقف می‌سازد. او سرچشمه حیات را در این سلول نخستین نمی‌داند، ولیکن نمی‌خواهد تسلیم چیزی شود که باید فهم و شعور بشری در برابرش سر تسلیم فرود آورد. چیزی که شدیداً بر منطق فطری فشار می‌آورد و خویشتن را مصرانه بر او تحمیل می‌کند. و آن اینکه بناچار باید بخشایشگری به این سلول نخستین حیات بخشیده باشد. داروین بنا به اسباب و عللی که جنبه علمی ندارند و بلکه تاریخی هستند و نتیجه جنگ او با کلیسایند، نمی‌خواهد تسلیم شود و حقیقت را بپذیرد، لذا می‌گوید: «توجیه نمودن مسائل حیات با

۳۶. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۱۹

۳۷. همان

۳۸. حجر: ۲۸-۲۹

۳۹. فی ظلال القرآن ج ۴ ص ۲۱۳۸

قبول وجود آفریدگار، به منزله دخالت دادن عنصر خارق العاده‌ای است در وضعیت مکانیکی صرفی! ^{۴۰} این مطالب بخش اصلی و اساسی نظریه ی داروین را باطل می گرداند، نظریه ای که گروهی از گول خوردگان واژه علم، چنین برداشت کرده اند که این تئوری حقیقی است و قابل ردّ و نقض در هیچ روزگاری از روزگاران نیست. ^{۴۱}

قرآن گاهی به اختصار از این حقیقت پرده برمی دارد و می گوید: «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» ^{۴۲} (آفرینش انسان «اول» را از گل آغازیده است) بدون اینکه به مراحل و مراتبی اشاره شود که انسان آن ها را پشت سر نهاده است و از آنها گذشته است. در این باره تفصیل بیشتر را باید از خود نص جست، نصی که اشاره می کند به این که: «مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» (از عصاره ای از گل) نص دیگر (در سوره سجده) این احوال و مراتب را مختصر ذکر می کند و اینکه انسان چگونه از گل پله پله و مرحله مرحله پدیدار گردیده است، از آن سکوت شده است، زیرا بیان این احوال و مراتب، داخل در حوزه اهداف قرآنی نیست. حلقه های زنجیره ای پیدایش چه بسا چنین نباشد، و احوال و مراتب چه بسا به شکل دیگری صورت پذیرفته است و هنوز ناشناخته است، و عوامل و علل دیگری سبب پیدایش انسان گردیده باشد و انسان هنوز به کشف آن نایل نشده باشد. ^{۴۳}

از آیه «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» و آیه «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» فقط می توان فهمید که آغاز آفرینش انسان از گل بوده ولی تطورات و مراحل که طی شده تا تبدیل به انسانی کامل گردیده و نیز زمان گذشته بر آن معین نشده و باب تحقیق در آن گشوده است. چه بسا خلقت انسان از گل، اشاره به سلول اولیه باشد، ولی اینکه چگونه در سلول اولیه حیات پدید آمد تا کنون بر کسی روشن نشده و چیزی که با نص قرآن مخالف باشد وجود ندارد. ^{۴۴}

آنچه که علم آن را ثابت کرده است جائز نیست تفسیر قطعی نص قرآنی بشمار آید. چه بسا حقیقت قرآنی همین چیزی باشد که علم آن را ثابت کرده است یا این که چیزی جدای از این مراد قرآن باشد و شکل دیگری از شکل های بسیاری مقصود باشد که معنی آفرینش انسان از خاک یا گل و یا گل خشکیده را برسانند و آن را تفسیر و تبیین گردانند. ^{۴۵} بنا بر این ما را نسزد که حقیقت ثابتی را که قرآن مقرر و بیان می دارد، که حقیقت زنجیره ای است، با تلاش های علمی ای که در راه پژوهش حلقه های این زنجیره انجام می پذیرد، تلاش هایی

۴۰. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۳۰۰

۴۱. مراجعه شود به کتاب (العلم يدعو الى الايمان)، و تفسیر فی ضلال القرآن، جزء نوزدهم، سوره فرقان، آیه ۵۴

۴۲. سجده: ۷

۱-مراجعة گردد به کتاب «الإنسان بين الماديه و الإسلام»

۴۴. فی ظلال القرآن ج ۵ ص ۲۸۰۹

۴۵. فی ظلال القرآن ج ۶ ص ۳۴۵۱

که گاهی به خطا می رود و زمانی به حق اصابت می کند و امروز چیزهایی را اثبات می نماید و فردا آن ها را مردود و نامقبول اعلام می دارد، مقایسه نماییم.^{۴۶}

انسان کاملاً تافته جدا بافته است و دانشمندان با نظریه های مختلفی که دارند نمی توانند منکر جداگانگی انسان با صفات و خصال خاصی که از آغاز پیدایش داشته است بشوند و گذشته از این نمی توانند پیوند مستقیم انسان با پدیده ای از پدیده های پیش از او را ثابت کنند، پدیده هایی که بعضی ها گمان می برند که انسان از آنها (ترقی و تحول) پیدا کرده است. همچنین این نظریه ها نمی توانند احتمال دیگری را نفی نمایند:

آن احتمال این است: از همان آغاز، هر جنسی و هر نوعی از اجناس و انواع زنده ها، پیدایش مستقل و منفصلی داشته است. قرآن مجید این مستقل و منفصل بودن را برای ما بیان می کند، بیان چکیده روشن ساده ای: «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^{۴۷} (پس آن گاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم)

انسان دارای آفرینش و ویژگی منحصر به فردی است. این ویژگی افزون بر ترکیب بند حیاتی و استخوان بندی پیکره زندگی است، آن چیزی که در آن با سایر زندگان مشترک است، پیدایش حیات، و پیدایش زنده ها هر گونه و به هر شکلی که باشد، آفرینش انسان ها با داشتن ویژگی دیگری از آن ها جدا است، و نص قرآنی این ویژگی خاص انسان را ذکر کرده است. ویژگی روح متعلق به یزدان که در پیکره انسان به ودیعت گذارده شده است. این ویژگی است که از این آفریده انسان را ساخته است، انسانی که با ویژگی های خود از همه زنده های دیگر جدا و ممتاز می گردد.^{۴۸}

معارض نبودن فرضیه داروین با نص قرآن

سید قطب پس از طرح آیه « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ »^{۴۹} (و به یقین ما (جد و جدّه اولی) انسان را از عصاره ای از گل (به دمیدن روح و زنده کردن آن به نحو اعجاز) آفریدیم) می گوید:

« بعدها نظریه تکامل پیدا شد که بر اساس آن حیات از یک سلول آغاز گشته است و این سلول خود در آب پیدا شده و مراحل مختلفی را پیموده تا به آفرینش انسان منتهی گشته است، ما هم این نص قرآنی را بر می داریم و به دنبال این نظریه دوان دوان راه می افیم تا بگوییم منظور قرآن همین است. باید بیش از هر چیز گفت که این نظریه هنوز قطعیت ندارد در مدت کمتر از یک قرن، تعدیلاتی در آن به عمل آمده است که چه بسا به تغییر این نظریه بینجامد. همچنین در این نظریه نقصی پیدا شده که ناشی از معلومات ناقصی است که در باره واحدهای کیفیت وراثت یعنی ژنها (که ویژگیهای هر نوعی را در خود نگاه می دارند و اجازه نمی دهند نوعی به نوع دیگر

۴۶. فی ظلال القرآن ج ۴ ص ۲۳۷۶ و ص ۲۴۵۸ و ج ۵ ص ۲۸۰۹ و

۴۷. حجر: ۲۹ و صاد: ۷۲

۴۸. فی ظلال ج ۴ ص ۲۱۳۸

۴۹. مومنون: ۱۲

انتقال پذیرد) در دست‌رسان بوده است. چه بسا این نقص، باعث بطلان و پوچی چنین نظریه‌ای گردد این نظریه ممکن است به طور کلی دست‌خوش شکست و پوچی شود، در صورتی که حقیقت قرآنی جاوید و پایدار خواهد ماند؛ لذا ضروری نیست که معنی آیه فوق چنین باشد، زیرا آیه یاد شده، تنها اصل پیدایش انسان را ثابت می‌کند و در باره تفصیلات این پیدایش چیزی نمی‌گوید، بلکه نقطه‌ای که به سوی آن گام برمی‌دارد و پیدایش انسان نام دارد قاطع و استوار است و سخنش ختم کلام همین و بس نه بیشتر.^{۵۰}

اعتراف داروینیسیم به تمایز انسان از سایر انواع

سید قطب در باره نارسایی نظریه تکامل نوشته است: « داروینیسیم جدید _ توسط ژولیان هاکسلی _ مجبور گردیده است که به نیمه‌ای از این حقیقت بزرگ اعتراف بکند، و معترف بشود به « جداگانگی انسان » از لحاظ حیات و وظیفه. سپس اقرار بکند به جداگانگی انسان از ناحیه عقل و خرد، و چیزهایی که از همه این‌ها سرچشمه می‌گیرد و از لحاظ تمدن انسان را جدا و ممتاز می‌سازد^{۵۱} اما داروینیسیم جدید هنوز ادعا می‌کند که انسان منحصر به فرد، از حیوان تغییر و تبدیل پیدا کرده است! سازش مشکل است میان چیزی که داروینیسیم جدید بدان رسیده است و معتقد است که انسان منحصر به فرد است، و میان قاعده‌ای که داروینیسیم بر آن استوار است که اعتقاد تبدیل و تغییر مطلق انسان از حیوان است. ولیکن پیروان داروینیسیم و طرفداران ایشان همیشه اصرار دارند که بر آن جهش _ غیر عملی _ بمانند و آن را بارنگ علم رنگ آمیزی کنند. این کار را کرده‌اند و می‌کنند تا از یک سو از همه مقررات کلیسا رهایی یابند و از دیگر سو پیوسته یهودیان مردمان را برای نشر و استقرار و ماندگاری این مکتب تشویق و تحریک کرده‌اند و برای رنگ آمیزی با رنگ «علمی» تلاش و کوشش روا دیده‌اند، به سبب کینه‌ای که در دل داشته‌اند، و برآورده کردن هدفی که در نقشه‌ها و برنامه‌هایشان بوده است.^{۵۲}

به هر حال، همه آیه‌های قرآنی درباره آفرینش آدم و درباره پیدایش جنس بشری، باعث ترجیح این معنی هستند که بدین پدیده انسان نام، همه ویژگی‌های انسانی و وظایف مستقل و جداگانه انسانی، هم‌زمان با آفرینش خود، بدو عطا شده است. تکامل در طول تاریخ انسان، پیشرفت او در بروز این ویژگی‌ها و رشد و آنها و ممارست و آگاهی برتر و بیشتر است و بس. تکامل در «وجود» جسمانی انسان نبوده است. بدین گونه که تبدیل و تحول انواع انجام پذیرفته باشد تا این تبدیل و تحول سرانجام به انسان منتهی شده باشد، آنگونه که داوینیسیم می‌گوید. تبدیل و تحول انواع، و از جمله پیدایش انسان از حیوان! در طول سال‌های متمادی، با استناد به حفاری‌هایی که تئوری تکامل بر آن استوار است، یک تئوری و نظریه «ظنی» است، نه یک تئوری و نظریه «یقینی». زیرا

۵۰. فی ظلال ج ۱ ص ۱۸۳

۵۱. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۲۱۴۳

- فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۲۱۴۳ (مراجعه شود به کتاب «التطور و الثبات فی الحیات البشریه» فصل: «یهودیان سه گانه». تالیف محمد قطب. ۵۲)

تعیین زمان عمر صخره سنگ های موجود در قشرها و لایه های زمینی نیز که مستند به این تئوری و نظریه است، ظن و گمانی بیش نیست. همچون تعیین زمان عمر ستارگان از روی پرتو آنها. اصلا نمی توان گفت که تئوری ها و نظریه های دیگری پیدا نمی گردد که آن را تعدیل یا تغییر دهد.

به فرض اینکه آگاهی از زمان عمر صخره سنگ ها، یک دانش یقینی باشد، مانع این نیست که «انواع» و اقسامی از جانداران در زمان های متوالی موجود بوده باشند و برخی ها از برخی دیگر متکامل تر و پیشرفته تر باشند، به سبب شرایط و ظروفی که بر زمین حکمفرما بوده است و به بعضی از انواع جانداران اجازه داده است با این شرایط و ظروف حکمفرما بر زمین بعضی ها منقرض گشته باشند، و انواع دیگری پیدا شده اند که با شرایط و ظروف حاکم سازش بیشتری داشته اند. با وجود این، «حتمی و قطعی» نیست که برخی ها «متکامل تر و متریقی ترند» از برخی ها باشند. حفریات و کندوکاو های داروین و سایر کارهای دیگر او جز این، چیز دیگری را ثابت نمی کنند، و با یقین و اطمینان کامل و قطعی نمی توانند ثابت بکنند که این نوع از لحاظ اعضا و اندام برگرفته و دگرگون شده نوع قبلی خود است، و قشرها و لایه های صخره سنگ های زمین دال بر تحول و تبدل این نوع از نوع پیشین است. تنها حفریات و کندوکاو ها و کارهای دیگر داروین این را اثبات می دارد که نوعی موجود بوده است که تکامل یافته تر بوده و در رده بالاتر از نوع زمان پیش از خود قرار داشته است. همانگونه که گفتیم، می توان چنین تعبیر و تعلیل کرد: شرایط و ظروفی بر زمین حکمفرما بوده است که اجازه پیدایش این نوع را می داده است. زمانی که چنین شرایط و ظروفی تغییر پیدا کرده است، شرایط و ظروف جدید اجازه می داده است نوع دیگری پدید آید، و نوع پیشین بر اثر ناسازگاری شرایط و ظروف با آن منقرض گردد. در این صورت پیدایش نوع انسان، پیدایش مستقل و جداگانه است. در مدت زمانی که یزدان دانسته است شرایط و ظروف موجود در کره زمین اجازه پیدایش و زندگی و رشد و نمو این نوع را می دهد، او را هستی بخشیده است و خلعت حیات بر تن او کرده است. این دیدگاهی است که مجموعه آیات قرآنی در پیدایش انسان دارد.^{۵۳} نهایت چیزی که در باره نظریه داروین میتوان گفت این است که این نظریه با نصوص قرآن تعارضی ندارد^{۵۴}.

۴- تفسیر آیات خلقت آسمان و زمین با نظریه های جدید علمی

از آیات خلقت آسمان و زمین استفاده می شود که کره ی زمین از آسمان جدا شده اما چگونه نمی دانیم. گرچه براساس نظریه ی علمی جدید زمین قطعه ای جدا شده از خورشید است اما با قاطعیت نمی توان گفت این نظریه ها بی است که قرآن می گوید. سید قطب می گوید:

«قرآن کریم می فرماید: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» ۵۵ (آیا کسانی که کفر ورزیده اند به دیده دل ندیدند که همانا کرات بالا و کره زمین (همگی) به هم پیوسته و منضم بودند، پس

۵۳. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۲۱۴۳

۵۴. فی ظلال ج ۱ ص ۱۸۳

۵۵. انبیا: ۳۰

آنها را از هم شکافته و بازگشودیم (و کراتی غیر قابل حصر به وجود آوردیم. یا هر یک از کرات بالا و زمین بسته و منجمد بود پس آن را به وسیله نهرها، معدن‌ها، درختان و گیاهان شکافتیم و قابل استفاده قرار دادیم به دنبال آن نظریه‌ای پیدا می‌شود و می‌گوید زمین قطعه‌ای از خورشید است که از آن جدا گشته است ما نص قرآنی را بر می‌داریم و نفس زنان می‌دویم تا خود را بدین نظریه علمی برسانیم و آنگاه بگوئیم منظور آیه قرآن همین است. نه این چیزی نیست که قرآن می‌گوید. این نظریه نهایی نیست، بلکه چندین نظریه دیگر که از لحاظ علمی با آن همسطح و همپرازند در باره پیدایش زمین ارائه شده است، اما حقیقت قرآنی نهایی و مطلق است و تنها این را می‌گوید که زمین از آسمان جدا گشته است اما چگونه؟ آسمانی که زمین از آن جدا شده کدام است؟ اینها چیزی است که آیه بدان نمی‌پردازد از اینجاست که راجع به هیچیک از فرضیه‌های علمی مربوط به این موضوع نباید گفته شود که این معنی و مفهوم نهایی آیه است».^{۵۶}

۱-۴-آفرینش آسمان و زمین

۱-۱-۴-آفرینش آسمان و زمین در دو روز

قرآن کریم فرموده خدا زمین را در دو روز آفرید اما حقیقت این دو روز برای ما روشن نیست و نمی‌توان با مقیاس ایام زمین سنجید و همچنین نمی‌توان برای تبیین آنها به فرضیه‌های علمی اجتماعی تکیه کرد. آیه مربوط به آفرینش زمین چنین است:

«قُلْ أَإِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ، وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا. ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا، وَبَارَكَ فِيهَا، وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ»^{۵۷} (بگو: آیا به راستی شما به کسی که این (کره) زمین را در دو روز آفریده (در مقدار زمان دو روز روشن یا مقدار دو شبانه روز یا در دو دوران، مثلا دوران میعان و دوران انجماد) کفر می‌ورزید و برای او شریکانی می‌سازید؟! (حال آنکه) اوست پروردگار جهانیان.) سید قطب نوشته است:

« در این آیه از آفرینش زمین در دو روز سخن رفته و پیش از آن که در این باره مطلب را ادامه دهد ربوبیت خدا را مطرح کرده تا به بشر بفهماند او آفریدگار زمینی است که روی آن قرار دارید ولی شما به او کفر می‌ورزید و برای او انباز قرار می‌دهید. اینکه حقیقت این دو روزی که زمین در آن خلق شده و همچنین چگونگی استقرار کوهها چگونه بوده و چهار روزی که روزی‌ها در آنها قرار داده چیست برای ما روشن نیست. بدون تردید این ایام از ایام الله است که فقط خدا مدت آن را می‌داند و از جنس ایام این کره خاکی مانیست. این کره زمین مقیاس زمانی است که پس از تشکیل کره زمین حادث شده و همان گونه که برای زمین به سبب حرکت انتقالی و حرکتش به دور خورشید ایامی هست برای سایر کرات نیز ایامی است و آن ایام متفاوت با ایام کره زمین است که برخی کوتاهتر از ایام زمین و برخی بلندتر است. ایامی که زمین در آنها خلق

۵۶. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۸۳

۵۷. فصلت: ۹

شده و کوهها در آن مستقر شده و روزی موجودات در آنها معین شده با مقیاس دیگری باید سنجیده شود نه با ایام کره زمین. نزدیکترین احتمالی که در باره ایام یادشده در آیه می توان داد دوره های مختلفی است که زمین در پیدایش خود حدود دو میلیون سال گذرانده است تا قابلیت زندگی جانداران را داشته باشد اینها چیزهایی است که زمین شناسان می گویند ولی ما در تفسیر قرآن به این فرضیات تکیه نمی کنیم زیرا حقایق قرآن مطلق و نهایی است ولی فرضیات علمی احتمالی است و قابل تعدیل و تغییر است. دیدگاه مورد قبول بیشتر دانشمندان این است که زمین کره ای داغ و به شکل گاز بوده که از خورشید جدا شده و مدت زیادی بر آن گذشته تا سرد و سخت شده است.^{۵۸}

۲-۱-۴- آفرینش آسمانها و زمین در شش روز

در آیه ای از آفرینش آسمانها و زمین در شش روز خبر داده است: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^{۵۹} (همانا پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید (در مدتی مساوی با شش روز یا شش شبانه روز، یا شش دوران)، آن گاه بر تخت (تدبیر جهان هستی) سلطه و استیلا یافت. شب را (پرده وار) بر روز می پوشاند به گونه ای که شب پیوسته روز را می طلبد و روز هم همواره شب را می جوید و خورشید و ماه و ستارگان را در حالی که (میان جو غیر متناهی) مسخر و رام فرمان او هستند بیافرید. آگاه باش که آفرینش و فرمان (نافذ در همه آفریده ها) از آن اوست ثابت و دائم و پربرکت است خداوند که پروردگار جهانیان است.) جز خدا کسی نمی داند مراد از شش روز چیست. به گفته ی سید قطب:»

این شش روزه چه بسا شش دوره ای باشد که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است در آن به وجود آمده است و بدین صورت موجود در آمده است. یا شش مرحله ای است که در پیدایش و تشکیل جهان طی شده است. یا مراد شش زمانی است که فاصله ی میان این یکی با آن دیگری را جز خدا کسی نمی داند... در هر صورت این شش روز جدای از روزهای زمینی است که آدمیان فنا پذیر بدانها آشنایند و سروکار دارند. پس ما نیز بهتر است آن را جزو غیب بشماریم و به خدا حواله داریم، و دقیقاً مشخص و معین نینگاریم. تعبیر سخن می خواهد تدبیر و تقدیر و اندیشمندی و اندازی گیری و سنجشی را بیان دارد که در کار آفرینش برابر حکمت و علم خدا صورت گرفته است، و زیبا نگاری و نیک آفرینی خدا را در هر چیزی برساند که یزدان سبحان در خلقت بخشیدن هر چیزی در زمانها مرحله ها و حالت های مقدر و مقرر خود رعایت فرموده است و در آفرینش یکایک اشیاء جهان هستی بزرگ و سترگ گنجانده است و به کار برده است. (ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ

۵۸. فی ظلال القرآن ج ۵ ص ۳۱۱۰

۵۹. اعراف: ۴۵

الْعَرْشِ) (سپس بر تخت فرماندهی جهان قرار گرفت) استوای بر عرش، رمز چیره شدن و زمام امور همه ی آفریده ها و آفریدگان را به دست گرفتن است. و اما درباره خود عرش چیزی نمیتوان گفت، و باید به همین واژه ی عرش بسنده کرد و بس. واژه (ثم) در آیه یاد شده قطعا برای ترتیب زمانی نیست زیرا خدای سبحان، احوال و اوضاع بر او نمی گذرد. این تعبیر بیانگر ترتیب معنوی است»^{۶۰}

۳-۱-۴-آسمان های هفتگانه

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا؟ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا؟^{۶۱} (آیا (به چشم دل) ندیده اید که خداوند چگونه هفت آسمان را طبقه های روی هم آفریده است؟! * و ماه را در میان آنها روشن و روشنی بخش و خورشید را چراغی تابان قرار داد.)

سید قطب در باره این آیه نوشته است: «آسمانهای هفتگانه را نمی توان به آنچه فرضیه های علمی در باره آفرینش می گویند منحصر و محدود کرد. آنچه علم جدید در این باره گفته صرفا فرضیه است. نوح به قوم خود یاد آور شد که آسمانها هفت طبقه است که در آنها ماه نور و خورشید چراغ است. آنها این فضای نیلگون را می دیدند اما نمی دانستند چیست و چگونه است و از آنها توقع نبود این چیزها را بدانند تا به حال هم کسی در این باره علم جزمی ندارد توجه دادن به آفرینش آسمانها و سایر کرات به منظور برانگیختن جستجو و تدبر در این مخلوقات با عظمت و پی بردن به آفریدگار آنهاست»^{۶۲}

۴-۱-۴- حرکت خورشید

در ارتباط با حرکت خورشید و فرضیه های علمی سید قطب می گوید: «قرآن کریم می فرماید « وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»^{۶۳} (و این خورشید برای رسیدن به قرارگاه مخصوص خود همواره جریان (شبه مستقیم) دارد) این سخن، حقیقت نهایی را در باره خورشید می گوید و آن اینکه خورشید حرکت می کند علم میگوید خورشید با توجه به ستارگانی که پیرامون آن است با سرعتی در حرکت است که دوازده مایل در ثانیه برآورد شده است، لیکن خورشید در کهکشانی قرار دارد که خودش یکی از ستارگان آن میباشد و آن کهکشان همراه با کلیه ستارگانی که دارد با سرعت صد و هفتاد مایل در ثانیه در حال حرکت است اما این دیدگاهها و کشفیات نجومی هیچکدام عین معنی و مفهوم آیه قرآن نیست، اینها معلوماتی است که یک حقیقت نسبی غیر نهایی به ما می دهد ما هم هرگز آن گفته های انسانی را آمیزه این فرموده قرآنی نمی سازیم»^{۶۴}.

۶۰. فی ظلال القرآن، ج ۴ ص ۱۸۵۸، ترجمه فی ظلال القرآن ج ۱۱ ص ۲۰۹-۲۱۰.

۶۱. نوح: ۱۵-۱۶

۶۲. فی ظلال القرآن ج ۶ ص ۳۷۱۴

۶۳. یس: ۳۸

۶۴. فی ظلال القرآن، ج ۱ ص ۱۸۳

۵-۱-۴- فرجام کرات آسمانی در آستانه قیامت

سید قطب پس از طرح آیه «وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ»^{۶۵} (و آسمان بشکافتد و (نظم و وضع) آن در آن روز سست و متلاشی خواهد شد.) می گوید:

«ما دقیق نمی توانیم آسمان مورد نظری که این واژه در قرآن بدان اشاره دارد کدام است. آنچه این نص و نصوص دیگری در قرآن بدان اشاره دارند رخ دادن رخدادهای جهان هستی در آن روز بزرگ است. رخدادهایی که همه آنها اشاره دارند به از هم گسیختن رشته گردن بند این هستی قابل دیدن و اختلال پیدا کردن روابط و ضوابطی که جهان هستی را در این نظم و نظام زیبای دقیق نگاه می دارد و نمی گذارد اجزاء جهان هستی از قید و بند قانون به در رود و پخش و پراکنده شود. چه بسا از جمله تصادفهای شگفت انگیز که امروزه دانشمندان ستاره شناس متوجه وضعی شده اند شبیه بدین امر وضعی که در آ پایان جهان است این را با توجه به دیدگاههای علمی صرف و از روی پژوهشهای دانش گفته اند و بس. این اطلاع اندکی که در باره سرشت این جهان پیدا کرده اند و این مقدار اندکی که از داستان جهان فهمیده اند و فرض کرده اند در جای خود ارزشمند است. ولی ما نزدیک است این صحنه های هراس انگیز را از لابلای نصوص قاطعانه قرآنی مشاهده کنیم. اینها نصوص مجمل و مختصری هستند که به چیز عامی اشاره دارند. ما در کنار پیام این نصوص می ایستیم و پا را جلوتر نمی گذاریم زیرا این نصوص به عقیده ما یگانه خبر یقینی در این راستا است. چون از جانب صاحب این امر صادر گردیده است»^{۶۶}.

۵- زوجیت موجودات در قرآن و علوم جدید

بر اساس آیه «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^{۶۷} (و از هر چیزی جفت هم آفریدیم (مانند نر و ماده در حیوانات و گیاهان) شاید متذکر شوید (که زوجیت و شرکت از صفات ممکن است نه واجب) زوجیت در میان تمام اشیا فراگیر است. سید قطب درباره ی این حقیقت نوشته است: «این حقیقت شگفتی است و پرده از قانون خلقت در این زمین_ و چه بسا در این هستی_ بر میدارد. قانون خلقت، زوجیت را تنها به کره ی زمین اختصاص نمی دهد. زوجیت در زنده ها آشکار و پدید آید. ولی واژه ی (شی) یعنی چیز، شامل غیر زنده ها نیز می گردد. تعبیر سخن مقرر می دارد که اشیاء بسان احیاء، یعنی چیزها همانند زنده ها براساس زوجیت آفریده شده اند. وقتی که به یاد می آوریم که انسان ها با این نص چهارده قرن پیش از این آشنا بوده اند، و اندیشه زوجیت همگانی_ حتی در زنده ها_ برای مردمان آن روزگار معروف و مشخص نبوده است، چه رسد به اینکه زوجیت در هر چیزی را بشناسد، خود را در برابر کار شگفتی و بزرگی می یابیم. این نص ما را مطلع می

۶۵. حاقه: ۱۶

۶۶. فی ظلال القرآن ج ۶ ص ۳۶۷۹

۶۷. ذاریات: ۶۰

سازد از حقایق جهانی با این شکل شگفت و شیوه‌ی شگرفی که کاملاً ابتکاری است، و قرآن پیش از علم مسأله‌ی زوجیت را آشکارا بیان داشته است.

همچنین این نصّ ما را بر این میدارد که ترجیح دهیم پژوهش‌های دانش‌نویان راه رسیدن به حقیقت را می‌سپرد. دانش‌نویان می‌گویند: ساختار جهان از اتم‌هاست. هر اتمی دارای دو جفت بار الکتریکی است: بار الکتریکی مثبت و بار الکتریکی منفی. در این صورت این پژوهش‌های علمی که راه حقیقت را می‌سپرنند در پرتوی این نصّ شگفت و شگرف حرکت می‌کنند.^{۶۸}

۶- حرمت گوشت خنزیر و علم جدید

در قرآن کریم گوشت مردار، خون، خوک، و حیوانی که هنگام ذبح آن نام خدا بر آن برده نشده حرام شده است: «أَمَّا حَرَمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ»^{۶۹} (جز این نیست که (خداوند) بر شما، مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی را که (وقت تذکیه) نام غیر خدا بر آن برده شده حرام کرده است) سید قطب در بیان علت تحریم امور یا شده می‌نویسد: «نفس انسان سالم از مردار و همچنین از خون بیزار است علاوه بر اینکه علم پزشکی بعد از مدت زمان طولانی که از تحریم گوشت خوک در قرآن و پیش از آن تورات می‌گذرد ثابت کرده است که میکربها و مواد مضر در جسم م و خون گرد می‌آید این را هم نمی‌دانیم که آیا علم پزشکی جدید مضرات نهفته در آن دو را کاملاً بررسی و هویدا کرده است و یا اینکه علل دیگری برای تحریم در میان است که هنوز آنها برای مردم کشف ننموده است و اما گوشت خوک، امروزه گروهی راجع به آن در حال جدال و ستیزند.

خوک ذاتاً مورد نفرت سرشت پاک انسان است از این گذشته خدا آن را از گذشته‌های بسیار دور حرام کرده است تا دانش انسانها به تازگی پرده از آن برداشته و کشف کند که در گوشت و خون و روده‌های خوک کرم‌بس خطرناکی است. امروزه گروهی می‌گویند وسایل پخت و پز جدید پیشرفته است دیگر این کرمها و تخمکهای آن منشا خطری نیستند زیرا نابودی آنها با گرمای زیاد و درجه حرارت بالایی که وسایل آشپزی جدید تولید می‌کنند حتمی و تضمین شده است.

اینان فراموش کرده اند که دانششان نیازمند قرنهای طولانی است تا آفت واحدی را بشناسند. آیا چه کسی می‌تواند رای قاطعانه و باور حتمی داشته باشد بر اینکه آفات و مضرات دیگری که تا کنون کشف نشده باشد در گوشت خوک موجود نیست؟ آیا چنین شریعتی که ده‌ها قرن بر این دانش بشری پیشی بسته در خور این نیست که بدان اطمینان کنیم و قضاوت را بدو واگذاریم و آنچه را حرام کرده بر خود حرام کنیم و آنچه را حلال کرده بر خود حلال بدانیم و متوجه باشیم که چنین شریعتی از سوی خداوند حکیم و آگاه آمده است.^{۷۰}

۶۸. فی ظلال القرآن ج ۶ ص ۳۳۸۵

۶۹. بقره: ۱۷۳

۷۰. فی ظلال القرآن ج ۱ ص ۱۵۷

۷- نطق پرندگان

سلیمان پسر داوود به مردم زمان خودش اعلام کرد نطق پرندگان به او تعلیم داده شده و زبان پرندگان را درک می کند و قاطعانه اعلام داشت این تفضل آشکار الهی در حق خاندان او است. سید قطیب با طرح آیه ی فوق درباره ی نطق پرندگان نوشته است: «وَوَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»^{۷۱} (و سلیمان (نبوت و علم و معجزه و مال را) از داود ارث برد و گفت: ای مردم، به ما زبان پرندگان آموخته شده، و از هر چیزی (از کمالات معنوی و وسایل مادی) به ما داده شده، حَقًّا که این همان فضل آشکار است).

پرندگان و حیوانات و حشرات و سائلی برای تفهیم و تفاهم در میان خود دارند که همان زبان و منطق آنها است. این امر در زندگی انواع زیادی از پرندگان و حیوانات و حشرات آشکارا دیده می شود. دانشمندان زیست شناسی در تلاشند از روی حدس و گمان چیزهایی از زبان و وسائل تفهیم و تفاهم این انواع درک و فهم کنند ولی از روی قطع و یقین چیزی نمی توانند در این راستا بیان دارند و اما چیزی که خدا به سلیمان عطا فرموده بود کار ویژه ای بود و جنبه معجزه داشت معجزه ای که خدا به سلیمان عطا کرد با کارهای مانوس و معهود مردمان متفاوت است. سلیمان از راه کوشش و تلاش زبان پرندگان را نیاموخته بود و به وسائل تفهیم و تفاهم آنها پی نبرده بود و بسان دانشمندان از روی حدس و گمان از تفهیم و تفاهم پرندگان سخن نمی گفت بلکه به طور قطع و یقین از درک و فهم خود از زبان پرندگان سخن می گفت و به گفت و شنود آنها پی می برد. علاقه مندم بر این مطلب هر چه بیشتر تاکید ورزم زیرا برخی مفسران جدید که پیروزیهای دانش نوین آنان را مات و مبهوت ساخته تلاش می کنند داستانی که قرآن در این راستا ذر باره سلیمان می گوید تفسیر توجیه علمی کنند و بگویند کار سلیمان هم نوعی از درک و فهم زبان پرندگان و حیوانات و حشرات بدانگونه که امروزه تلاشهای دانش نوین در صدد آن است بوده. کار خارج کردن معجزه از سرشت خود است و نتیجه شکست روانی و شگفت زده شدن از دانش اندک بشری است.

این که خدا زبان پرندگان و حیوانات و حشرات را به بنده ای از بندگان خود بیاموزد ساده ترین و آسان ترین چیز برای خداست این بخشش و عطای الهی به او است و نیازمند هیچ گونه سعی و تلاش نیست این کار فراتر از از این نیست که آفریدگار هستی موانعی را از میان اجناس و انواع بردارد که خودش آن موانع را در میان آنها پدید آورده و هم خودش آفریدگار آنهاست. تازه اینها جز بخشی از خارق العاده ها و معجزاتی نیست که خدا به بنده خود سلیمان عطا کرده است. بخش دیگری هم از معجزات به تسخیر سلیمان در آوردن گروهی از جن و پرندگان است تا آنها تحت فرمان او به کار پردازند و مطیع فرمان او باشند. درست بسان لشکریانی که خدا از پرندگان مسخر سلیمان فرموده بود بدانها درک و فهم خاصی داده بود که فراتر از درک و فهم سائر پرندگان

همنوع خود بود. این امر در داستان هدهدی پیداست که از احوال و اوضاع ملکه سبا چیزهایی را درک و فهم کرد که خردمندترین و هشیارترین و پرهیزگارترین مردمان درک و فهم می کنند این هم امر خارق العاده ای بود که سلیمان بدان اختصاص یافته بود.

حقیقت این است که قانون و سنت خدا در میان آفریدگانش بر این ساری و جاری شده است که پرندگان درک و فهم ویژه ای در میان خود داشته باشند ولیکن این درک و فهم به پای درک و فهم انسان نمی رسد آفرینش پرندگان بدین گونه حلقه ای از زنجیره همهنگی همگانی جهانی است این حلقه هم به عنوان حلقه جداگانه ای تابع قانون سنت همگانی است آن قانون و سنتی که مقتضی بودن آن بدین گونه و بدین شیوه ای است که بر آن است.»^{۷۲}

۸- امور خارق العاده و معجزات

سید قطب تمام پدیده های هستی را با توجه به نظام متقن آنها و جایگاهی که در آفرینش دارند، معجزه الهی می داند. برای نمونه چند مورد از تحلیل سید قطب را نسبت به امور خارق العاده ذکر می شود:

۸-۱- شق القمر

سید قطب ذیل آیه «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»^{۷۳} دو نیم شدن ماه را بر اساس روایات به عنوان معجزه ای که در زمان و مکان معینی رخ داده می پذیرد، ولی آن را پاسخی به درخواست مشرکان نمی داند. وی به صراحت نوشته است: «در علت و سبب این حادثه به آن چه در روایات آمده اکتفا می کنیم و آن را اشاره به نزدیک بودن قیامت می دانیم، ولی پا را از این فراتر نمی گذاریم سپس ادامه داده که دو نیم شدن ماه در این صورت یک معجزه جهانی بوده تا چشمها و دلها را متوجه آن گرداند.

معجزات محسوس مادی چه بسا انسانهایی را در مراحل ابتدایی به دهشت اندازد، لیکن باید توجه داشت که در جهان، آیات و معجزاتی است که از معجزات نقل شده در تاریخ انبیا بسی بزرگ ترند، هر چند این معجزات سترگ مادی ذهن و شعور انسانهای ابتدایی را برنینگیخته باشند. برای مثال خود ماه معجزه بزرگ تری از معجزه دو نیم شدن ماه در زمان و مکان معین و برای هدف مشخصی است. این ستاره با حجمی که دارد و با طبیعت و سرشتی که بر آن است و منازلی که می پیماید و چرخش و گردش که می نماید و پیامدهایی که در زندگی زمین دارد و وجودش به این شکل در فضا بدون هیچ ستونی، اینها خودش برای دیده ها و دلها معجزه بزرگ و برجای همیشگی بوده و شاهد بر وجود خالق بدیع و قدرت او است.

قرآن آمده است تا دل انسانها را در برابر سراسر جهان نگاه دارد و آیات و معجزات موجود در جهان و حاضر و آماده در مقابل دیدگان را نشان دهد و دل انسانها را با این جهان و آیات و معجزاتش همیشه آماده در هر لحظه

۷۲. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص: ۲۶۳۴

۷۳. قمر: ۱

آشنا گرداند نه اینکه فقط در زمان مشخصی آیات و معجزات را پدیدار نماید و فقط نسلی از مردمان در مکان معینی آنه را ببینند. سراسر جهان و هر چیز بزرگ و کوچکی از آن معجزه است.»^{۷۴}

۲-۸-هلاک سپاه ابرهه

در باره نابودی سپاه ابرهه کسانی را که به محدود کردن امور خارق‌العاده گرایش دارند و حادثه هلاک سپاه ابرهه را عادی جلوه داده و می‌گویند نوعی وبای آبله و حصبه بوده که میکرب آن توسط مگسها و پشه‌ها منتقل شده و این تفسیر را به عقل نزدیک‌تر و بهتر می‌دانند، مورد انتقاد قرار داده است. وی به عنوان نمونه سخن شیخ محمد عبده را در تفسیر حادثه نقل کرده که بر پایه برخی نقل‌های تاریخی نخستین آبله در میان عربها بوده که توسط نوعی پشه یا مگس ایجاد شده مورد نقد قرار داده و می‌گوید: «به نظر ما همه روایت‌هایی که از چگونگی هلاکت سپاه ابرهه نقل شده در قیاس با قدرت خدا یکسان است و چنین نیست که یک گزارشی دلالت آن بر قدرت خدا بیش از گزارش دیگر باشد.

قانون خدا تنها آن چیزی نیست که انسانها با آن آشنایند و آن را دیده‌اند و آزموده‌اند. انسانها جز گوشه اندکی از قانون خدا را نمی‌دانند، آن مقدار که خدا به اندازه توانشان پرده از آن برایشان برمی‌دارد، و بدان اندازه که در پرتو آزمونهایشان و بینشهایشان و درک و فهمشان در طول زمان آماده پذیره آن می‌گردند ایشان را با قانون خود آشنا می‌سازد و بس.

بدین خاطر ما در برابر خارق‌العاده حیران نمی‌ایستیم و تردید به خود راه نمی‌دهیم، و خارق‌العاده را توجیه هم نمی‌کنیم - هر وقت روایت صحیح بیانگر آن باشد - یا این که در نصوص قرآنی آمده باشد، و در شرائط حادثه چیزی باشد که برساند خارق‌العاده ای انجام پذیرفته است، خارق‌العاده‌ای که برای ایشان معلوم نبوده است. در عین حال چنین معتقد نیستیم که روی دادن کاری مطابق قانون آشنا برای مردمان تأثیر کمتری و دلالت ناچیزتری دارد از روی دادن همان کار برابر قانون ناآشنا. چه قانون معلوم و معروف برای مردمان، در حقیقت نسبت به قدرت انسانها خارق‌العاده است. طلوع و غروب خورشید خارق‌العاده است، هر چند معلوم و معروف برای مردمان است و هر روز انجام می‌پذیرد. توگد هر کودکی خارق‌العاده است، هر چند هر لحظه روی می‌دهد. اگر جز این است هر کس می‌خواهد بیازماید بگذار بیازماید. مسلط گرداندن پرندگان - هر چه بوده و هر چه باشند - بر ابرهه و لشکریانش، پرندگان که سنگهای خرد شده و آلوده به میکروبهای آبله و

۷۴. فی ظلال القرآن، ج ۶، ص: ۳۴۲۶ - ۳۴۲۸

حصبه را برداشته و به سوی زمین می‌اندازند، آن هم در همگون زمانی ، و پدید آوردن همچون وبائی در میان سپاهیان، در لحظه‌ای که سپاهیان می‌خواهند بر بیت الحرام بتازند و کار آن را یکسره سازند، جاری و ساری شدن قضا و قدر خدا بدین نحو و بدین شکل ، خارق‌العاده‌ای و بلکه خارق‌العاده‌هائی است که کاملاً بر قدرت خدا و صورت پذیرفتن قضا و قدر او دلالت دارد. این امر دلالت کمتری و عظمت ناچیزتری از این ندارد که یزدان سبحان پرندگان ویژه‌ای را روانه فرماید، پرندگانی که سنگهای ویژه‌ای را بردارند و آنها را بیندازند، و این سنگها کار ویژه ای در لحظه معینی با بدنها بکنند. چه این و چه آن فرقی ندارد. این خارق‌العاده است ، و آن هم خارق‌العاده است، هر دو یکسان خارق‌العاده‌اند.»^{۷۵}

۳-۸- ماجرای ارمیا

در آیه ۲۵۹ بقره ماجرای شخصی نقل شده که به گفته مفسران نامش عزیز بوده است.^{۷۶} این شخص بر دهکده‌ای عبور کرد که سقف خانه‌ها فرود آمده و دیوارها بر روی سقف‌هایش فرو ریخته بود؟ پس از دیدن این صحنه با تعجب گفت: «چگونه خداوند اینها را پس از مرگشان زنده می‌کند؟! پس خدا او را صد سال میراند، سپس او را برانگیخت، گفت: چقدر درنگ کرده‌ای؟ گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز. گفت: بلکه صد سال درنگ کرده‌ای به خوراکی و نوشیدنی‌ات بنگر که تغییری نکرده و به دراز گوشت بنگر تا تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم، و به استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را برمی‌داریم سپس بر آنها گوشت می‌پوشانیم! پس چون بر او روشن شد، گفت: اکنون می‌دانم که خدا بر همه چیز تواناست.»

سید قطب در تفسیر این ماجرا نوشته است: «عقیده ما بر این است که آن چیزی که تنها استخوانهایش بر جای مانده است و اندامهایش پوسیده و از هم پاشیده است، الاغ او بوده است نه خود او. معجزه کار و نشانه قدرت آفریدگار، در این نمودار گشته است که در برابر دیدگان صاحب الاغ که دستخوش پوسیدگی و فرسودگی نشده و خوردنی و نوشیدنی او نگندیده و بدبو نشده است، این استخوانها یکی به دیگری چسبیده شود و پیوند یابد و از گوشت پوسیده گردد و بار دیگر به زندگی برگشت حاصل کند. تا این اختلاف سرنوشت - در حالی که جمله آنها در مکان واحدی بوده و در معرض تأثیرات جوّی واحدی و شرایط محیطی واحدی بسر برده‌اند - خودش معجزه و نشانه دیگری بر قدرتی باشد که چیزی آن را در مانده و ناتوان نمی‌سازد و آزاد از هر قید و بندی است و هر آنچه بخواهد می‌کند و فعال مایشاء می‌باشد، تا اینکه آن مرد بداند که چگونه خداوند این را بعد از مرگ، زندگی دوباره می‌بخشد. اما آیا چنین امر خارق‌العاده‌ای چگونه بوقوع پیوست؟ پاسخ این است که

۷۵. ر.ک: فی ظلال القرآن، ج ۶، ص: ۳۹۷۴-۳۹۷۸

۷۶. التبیان، ج ۲، ص: ۳۲۰ مجمع البیان، ج ۲، ص: ۶۳۹

همانگونه به وقوع پیوست که هر امر خارق العاده دیگری بوقوع می‌پیوندد، و همانگونه بوقوع پیوست که امر خارق العاده حیات نخستین و پیدایش آن بر زمین بوقوع پیوست».^{۷۷}

۴-۸- باد در تسخیر سلیمان

قرآن در باره مسخر بودن باد برای سلیمان و اینکه مسافت یک ماهه را در صبحگاهان و نیز پیمودن مسافت یک ماهه را در شامگاهان فرموده است: «وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوَاحُها شَهْرٌ»^{۷۸} (و برای سلیمان باد را (مسخر کردیم) که سیر صبحگاهیش به اندازه یک ماه (از سیر اسب تندرو) و سیر شبانگاهیش نیز به اندازه یک ماه (بود)، وی سپس افزوده است: «ولی در باره قالیچه سلیمان چیزی نگفته است، و نامی از آن هم در هیچ روایت معتبر و متقنی نیامده است. بدین خاطر ما چیزی در دسترس نداریم تا بدان در مسأله قالیچه سلیمان استناد کنیم و سخن بگوییم. سالم ترین کار و ایمن ترین راه این است که به زیر فرمان درآوردن باد را تفسیر کنیم به این که باد به فرمان خدا به سوی سرزمین پر برکت رهنمود می شده است در مدت زمانی که رفتن آن یک ماه، و برگشتن آن هم یک ماه طول می کشیده است چگونه؟ گفتیم که نباید از قدرت آزاد الهی پرسید چگونه؟ آفرینش قوانین و رهنمود قوانین به آن قدرت آزاد اختصاص دارد. قوانین هستی آشکار برای انسان ها اندک است. هیچ مانعی نیست که قوانین دیگری در میان باشد و آن قوانین پنهان برای مردمان بوده و به کار خود پردازند، و آثار آن ها وقتی پدیدار و نمودار آید که بدانها اجازه ظهور و بروز داده شود».^{۷۹}

مرجعیت قرآن و علوم انسانی

از آن جا که از دیدگاه سید قطب، ماهیت انسان دیروز و امروز و فردا، یکی است و نیازهای اساسی وی تفاوتی نمی کند، آموزه های قرآن هم برای انسان عصر نزول و هم انسان امروز و آینده است. ایشان در این باره نوشته اند:

«بیگمان قرآن حقیقتی است که تا جهان هست خواهد بود. جهان، کتاب دیدنی خدا است، و قرآن کتاب خواندنی او است، هر دوی آنها دلیل و گواه بر وجود هستی بخش بوده و آفریده او برای تاثیر گذاری هستند. جهان با قوانینی که دارد پیوسته در چرخش و گردش است و نقشی را که آفریدگارش در دایره هستی بدو واگذار فرموده است اجراء می نماید. خورشید پیوسته در فلک خود در حرکت است و نقش خویش را اداء می کند. ماه و زمین، و سائر ستارگان نیز همین طورند. قرآن نیز نقش خود را نسبت به بشریت اداء نموده و هنوز هم همان است که بوده و نقش خویش را در این باره ایفاء می نماید. وقتی خنده دار و مسخره خواهد بود که کسی

۷۷. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۳۰۰

۷۸. سبأ: ۱۲

۷۹. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۲۳۹۱

مثلاً نسبت به خورشید بگوید: این ستاره کهنه (مرتجعانه‌ای) است و لازم است ستاره نو (متمدنانه‌ای) جایگزین آن بشود، یا این (انسان) آفریده کهنه (مرتجعانه‌ای) است و باید موجود (متمدنانه) دیگری برای آبادانی این زمین جای او بنشیند! وقتی که گفتن این جمله‌ها، خنده‌دار و مسخره است، گفتن چنین گفتاری در باره قرآن، آخرین خطاب خدا با انسان، بسی خنده‌دارتر و مسخره‌آمیزتر خواهد بود.^{۸۰}

برای نمونه سید قطب از داستان آدم برداشتهایی می‌کند که مربوط به همه انسانها در تمام جوامع است. وی در این باره می‌نویسد:

«برجسته‌ترین الهامات داستان آدم، عبارت از ارزش بزرگی است که اندیشه‌ی اسلامی برای انسان و نقش او در زمین، و موقعیتی است که در نظام هستی دارد و همچنین برای ارزشهایی است که توسط آنها، انسان ارزیابی می‌گردد همچنین ارج گرانبهائی است که اندیشه‌ی اسلامی به حقیقت پیوند انسان با خدا که خلافت انسان براساس آن بنیانگذاری شده، می‌دهد. این ارزش، وقتی خوب نمایان می‌شود که متوجه باشیم خدای بزرگ در ملکوت اعلی، اعلان می‌دارد که انسان آفریده شده تا در زمین جانشین گردد و خدا به فرشتگان دستور داده تا در برابر او سجده کنند و چون اهریمن از این امر، نافرمانی می‌کند و تکبر می‌ورزد، رانده می‌شود. از چنین دیدی راجع به انسان، نکات گرانبهائی دیگری در اندیشه و عمل بطور یکسان، سرچشمه می‌گیرد:

۱- اینکه انسان آقای این زمین است، و برای او همه چیز آن ساخته شده است و از هر چیز مادی، گرمی‌تر است، و ارزش او بیش از همه‌ی ارزشهای مادی این خاکدان زمین است. لذا نباید او را در برابر مادیات به بندگی کشید و مقام ارجمند او را خوار کرد و فدای توسعه‌ی ارزشهای مادی یا خود چیزهای مادی نمود

۲- نقش انسان در صحنه‌ی زمین، نقش اول است. او است که گرایشها و سیر حوادث زمین را رهبری می‌نماید. این وسائل تولید یا توزیع کالا نیست که انسان را خوار و زبون و بی‌اختیار به دنبال خود می‌کشاند چنانکه مکتبهای مادی تصور می‌کنند. مکتبهائی که از نقش انسان می‌کاهند و آن را کوچک جلوه می‌دهند، و به همان اندازه نقش ابزار را بزرگ می‌نمایانند و آن را بزرگ جلوه می‌دهند. این مقامی که برای انسان ملحوظ است کجا و آن نقشی که مکتبهای مادی برای او در نظر گرفته و بدان محدودش ساخته است کجا؟ مکتبهائی که به انسان اجازه نمی‌دهد از دایره‌ی تنگی که برای او کشیده است، پا را فراتر گذارد. در حالی که وجود انسان از دیدگاه مکتب آسمانی، با همه‌ی پدیده‌ها و نظام آفرینش ارتباط داشته و جانشینی او در زمین، در طرح و نقشه‌ی جهان مورد نظر بوده است.

^{۸۰} فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۳۴۸

۳- آنچه از دید والای اسلام نسبت به حقیقت انسان و وظیفه‌ی او، پدید می‌آید، عبارت است از: بالا بردن ارزشهای علمی از نظر کمی و کیفی، و اهمیت دادن به فضائل اخلاقی، و بزرگ داشتن ارزشهای ایمان و صلاح و اخلاص در زندگی انسان. اینها هستند ارزشهایی که پیمان جانشینی انسان بر آنها استوار است.^{۸۱}

۱- مرجعیت قرآن در بعد اخلاق اجتماعی

از نگاه سید قطب هدف اصلی قرآن پدید آوردن ملت، حکومت و سامان بخشیدن جامعه‌ای بر بنیاد عقیده و جهان‌بینی معین و ساختار تازه‌ای است. زیر بنای این هدف، اختصاص الوهیت و ربوبیت و قیمومت و سلطنت، به ذات پاک یزدان است، و همچنین دریافت برنامه زندگی از آفریدگار، و تعیین مسیر معیارها و ارزشهای زندگی، توسط آفریدگار یکتاست.

هدف اصلی قرآن ساختن انسان و دادن بینش درست و در پی آن ساختن جامعه‌ای با دارا بودن فضایل اخلاقی است. برای نمونه ایشان پس از برداشته‌های مختلف اخلاقی و اجتماعی از داستان آدم در قرآن می‌نویسد: «این برداشته‌ها گنجینه‌ای از زیر بناهایی است که سازنده بینش، جامعه و اخلاقیات است. از این مقدار، می‌توانیم دریابیم که داستانهای قرآنی چه اهمیت بسزائی در تحکیم مبانی اندیشه‌ی اسلامی دارند و تا چه اندازه در روشنگری ارزشهایی که ایدئولوژی اسلامی بر آنها استوار است، مؤثرند. قرآن پیمودن راه خدا را زیربنا و حقیقت نخستینی می‌داند که همه‌ی تصورات و اندیشه‌ها، و همه‌ی اوضاع و احوال در عالم انسانیت بر آن استوار می‌گردد و بر محور آن می‌چرخد».

سید قطب ذیل آیات ۱۷۱- ۱۷۵ سوره نساء در باره نقش قرآن در اخلاقیات می‌نویسد: «آنگاه سخن از بنیادهای والای اخلاقی به میان می‌آید بنیادهایی که بنای جامعه اسلامی بر آنها استوار و پابرجا می‌گردد چرا که عنصر اخلاقی عنصر اصیل و ریشه‌داری در پیکره هستی جهان‌بینی اسلامی و در جامعه اسلامی است، به گونه‌ای که هیچ گوشه‌ای از گوشه‌های زندگی، و بطور کلی فعالیتهايش از آن خالی نمی‌باشد. جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که بر بندگی خداوند یگانه استوار است و بس. در این صورت جامعه‌ای است آزاد از هر نوع بندگی بندگان، به هر شکلی از اشکال بندگی که باشد، آن بندگی که در همه سیستم‌ها و رژیم‌های حکومتی روی زمین موجود است، بجز در سیستم و رژیم حکومتی اسلامی. سیستم و رژیمی که در آن الوهیت یکی بیش نیست و آن هم خاص الله است. در چنین حکومتی، هیچیک از ویژگیهای الوهیت به کسی از بندگان خدا داده نمی‌شود، و مردمان در آن برای کسی از بندگانش گردن نمی‌نهند. از این آزادی، همگی فضائل و مکارم برمی‌خیزد، و جملگی اخلاقیات پیدا می‌شود، چرا که آنها یکسره مرجعشان جستن رضای خدا، و مقصدشان آراسته شدن به اخلاق خدا است. در این صورت چنین فضائل و اخلاقیاتی، زدوده از روی و ریا، و دور از نگرش به سوی جز ذات خدا است. این هم اصل بس مهم و بزرگی در اخلاقیات اسلامی و در فضائل جامعه اسلامی است.

^{۸۱}. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۶۰

سپس در کنار این اصل بزرگ، برخی از مسائل پراکنده عنصر اخلاقی به میان می‌آید. جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که بر اخلاقیات ذیل استوار است: امانت، عدالت، نخوردن اموال از راه حرام و باطل، درگوشی صحبت نکردن و رایزنی نمودن مگر درباره کار نیک و عمل پسندیده، زبان به دشنام نگشودن مگر کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد، میانجیگری در کار خیر، زیبا درود کردن، منع زنا، تحریم بی‌عفتی و دوست بازی، تکثر نکردن و فخر نفروختن، ریاکاری و تنگچشمی نمودن، حسادت نورزیدن و غل و غش نداشتن. همچنین بر امور اجتماعی ذیل استوار است: ضمانت اجتماعی، همکاری و همیاری، دلسوزی، گذشت، مروت، دستیاری، فرمانبرداری از مقام رهبری که حق اطاعت از آن او است و بس»^{۸۲}

۲- مرجعیت قرآن در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل

سید قطب در باره رابطه‌ی علوم سیاسی و روابط بین‌المللی با قرآن می‌نویسد: «قرآن کتاب زنده و جاوید این ملت است، و همو دیدبان و رهبر اندرزگوی و مدرسه‌ی ایشان است. پروردگار متعال خواست که این قرآن، رهبر زنده‌ای باشد و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باقی بماند تا پیشوائی نسلها و گروههای این ملت را به عهده بگیرد و آنان را تربیت نماید و برای اجراء نقش پیشوائی مترقیانه‌ای آماده کند که خداوند توسط قرآن بدیشان وعده داده است و گفته است که هرگاه از رهنمود قرآن بهره‌ور شوند و تحت عنوان آن راه بسپرنند و بر عهد و پیمانی که با آن بسته‌اند ماندگار گردند و بدان چنگ زنند و برنامه زندگیشان را بطور کلی از این قرآن برگیرند و عزت خویش را در آن ببینند و با داشتن آن خویشان را بر همه مکتبهای زمینی بالاتر ببینند، چنان پیشوائی بزرگوارانه و سروری محترمانه از آن ایشان خواهد بود.

بیگمان این قرآن تنها سخنانی نیست که خوانده می‌شود بلکه قرآن قانون فراگیر است قانون تربیت و پرورش است، همانگونه که قانون زندگی عملی است. از اینجا است که قرآن تجارب بشریت را بگونه الهام‌بخشی برای گروه مؤمنانی بیان می‌دارد که آمده است تا ایشان را پدید آورد و رشد بخشد و پرورده کند. قرآن بگونه ویژه‌ای، تجارب دعوت الهی و آسمانی و رسالت عقیدتی و ایمانی را در زمین از روزگار آدم علیه السلام در خود گرد آورده است و آن آزموده‌ها را به عنوان توشه‌ای به ملت مسلمان جمیع نسلها، پیشکش داشته است. این تجارب ایمانی، هم شامل تجارب نفسانی و روانی است، و هم در برگیرنده تجارب واقعیت زندگی است. تا ملت مسلمان از این آزموده‌ها، چیزها بیاموزد، و در پرتو آنها مسیر زندگی خود را روشن و آشکار ببیند و از آن توشه و اندوخته فراوان و از آن پشتوانه گوناگون، ذخیره و زاد خویش را گیرد.

^{۸۲} فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۵۶۹-۵۷۰

بر این اساس است که در قرآن، داستان‌ها بدین حدّ زیاد و با این گوناگونی و بدین شکل پیامبخش و الهامگرانه، آمده است ... داستانهای بنی‌اسرائیل در قرآن کریم، بیش از هر داستان دیگری است. این هم اسباب و علل زیادی دارد. از جمله اینکه

خداوند بزرگوار می‌دانسته است که نسلهائی از این ملت مسلمان ادواری پشت سر می‌گذارند که همگون و همسان ادواری خواهد بود که بنی‌اسرائیل پشت سر گذاشته است. همچنین موضعگیریهائی در برابر دین و عقیده خویش خواهند داشت که شبیه موضعگیریهای بنی‌اسرائیل خواهد بود. بدین سبب خداوند لغزشگاههای راه را به ملت مسلمان، نشان می‌دهد و در این رهنمود، تاریخ بنی‌اسرائیل را به تصویر می‌زند، تا از آن اندرز و عبرت بگیرد، و صورت خویش را در این آئینه‌ای که دست خدای بزرگوار آن را بلند کرده است و فراروی او داشته است، ببیند و پیش از لغزیدن در آن لغزشگاهها یا گرفتار آمدن به لجاجت در آنها، به خود آید و از سکندری خوردن در پرتگاههایی که در طول راه است، خویشتن را بدور و مصون دارد.

شایسته است این قرآن خوانده شود و از سوی نسلهائی این ملت مسلمان با دقت و هوشیاری تمام دریافت و فهمیده شود. لازم است درباره مطالب آن اندیشید و آنها را به عنوان رهنمودهای زنده‌ای واری و بررسی کرد که انگار همین امروز این رهنمودها نازل شده‌اند تا به مسائل امروز پردازند و آنها را چاره‌جویی کنند، و راه آینده را روشن و پرنور گردانند. نه اینکه قرآن تنها به خاطر این خوانده شود که سخن زیبا و خواندنی است و بس یا نه اینکه به عنوان دفتر یادداشت حقیقتی که گذشته است و بر نمی‌گردد خوانده شود و آنگاه به گوشه‌ای افکنده شود.

از این قرآن سود نمی‌بریم و از آن بهره‌ور نمی‌شویم مگر آنگاه که قرآن را بدان خاطر بخوانیم که از آن رهنمودهای زندگی واقعی را فراگیریم و مشکلات امروز و فردای خویش را در پرتو آن حلّ و مرتفع سازیم، همانگونه که گروه مؤمنان صدر اسلام، قرآن را بدست می‌گرفتند تا از آن رهنمود کارهای زندگی واقعی خود را آماده بیابند و بگیرند و به مطلوبشان رهنمون شوند وقتی که قرآن را بدین منظور سنجیده و هوشیارانه بخوانیم، آنچه را که می‌خواهیم در او می‌یابیم، و شگفتیهائی را در آن خواهیم یافت که بر دل غافل‌خطور نمی‌کند. واژه‌ها و جمله‌ها و رهنمودهای آن را زنده جاننداری خواهیم یافت که تکان می‌خورد و می‌جنبد و به نشانه‌های راه اشاره می‌کند، و به ما می‌گوید: این کار را کنید و این کار را نکنید. این دشمن شما است و این دوست. اینگونه احتیاط کنید و از خویشتن مراقبت ورزید، و اینگونه ساز و برگ و توشه جنگ بگیرید. در هر یک از کارهایی که برایمان پیش می‌آید، با ما سخنان زیاد و دقیقی خواهد گفت و مفصلاً رهنمودمان می‌نماید بر این اساس است که

در قرآن کالا و متاع و حیات و زندگی خود را می‌یابیم، و معنی این فرموده خداوند متعال را درمی‌یابیم: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرّسول إذا دعاکم لما یحییکم»^{۸۳}.
(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، فرمان خدا را (از دل) بپذیرید و فرمان پیغمبر را (در احکامی که از جانب خدا تبلیغ می‌کند) بشنوید، آنگاه که شما را به سوی چیزی دعوت می‌کند که (جسم و روح و عقل و دل) شما را زنده می‌کند.

۳- مرجعیت قرآن در مسائل فلسفی

سید قطب به طور کلی نسبت به قلمرو فلسفه و نقش آن در کشف اسرار هستی می‌گوید: «فلسفه‌ها در راه تلاش برای کشف چنین اسراری، سر در بیابانی نهاده‌اند که بسی تاریک است و کوچکترین روشنائی در آن نیست و در این راه، فرضیه‌هائی بهم بافته‌اند که فرسنگها از حقیقت فاصله داشته و تنها از نیروی درک بشری برخاسته است و ساخته و پرداخته تلاش عقلانی انسانی است. زیرا چنین میدانی جولانگاه تاخت و تاز او نیست و برای همچون کاری ساخته نشده است و اصلاً مجهّز به اسباب و ادوات تکاپو و شناخت چنین چیزی نگشته است. انگاره‌ها و فرضیه‌های خنده‌آرری را در این راه ارائه داده‌اند که مهمترین آنها خنده‌آورترین آنها است. تا آن اندازه مضحک و خنده‌آور است که انسان را حیران و سرگشته می‌سازد که چگونه چنین چیزی از فیلسوفی سرمی‌زند فلسفه‌ها کوشیده‌اند. علت این اشتباه در این است که چنین فیلسوفان و طرفداران اینگونه که نیروی درک بشری را از تنگنای سرشت آفرینش انسانی فراتر برند و آن را از دایره محدود خود خارج سازند. لذا به چینی که دل بدان آرام‌گیرد و مایه آرامش خاطر باشد نرسیده‌اند. بلکه کسی که با اندیشه اسلامی آشنا بوده و در زیر سایه آن آرمیده باشد، امکان ندارد با دیده احترام به چنین چیزهائی بنگرد.

اصلاً اسلام مسلمانانی را که به حقیقت این دین خجسته ایمان داشته باشند باز داشته است از اینکه ب‌دون راهنما سر در چنین بیابانی نهند و به چنین تلاش بی‌حاصلی برخیزند، تلاشی که سرآغاز آن ب‌ر خطا و نخستین گام آن اشتباه است. هنگامی که بعضی از فیلسوف نمایان اسلامی که از نغمه‌های خوش آهنگ فلسفه، علی‌الخصوص فلسفه یونانی، محظوظ و متأثر شده بودند، خواستند به چنان پایه و مایه‌ای برسند، سررشته از دستشان بدر رفت و به جایی نرسیدند و کوله‌باری از سخنان پیچیده و افکار آمیخته با خود به ارمغان آوردند و ب

^{۸۳}. انفال: ۲۴

ه خورد مردم دادند و به همان سرنرشتی دچار آمدند که استادان یونانی ایشان بدان گرفتار آمده بودند. چنین کسانی چیزهایی آمیزه اندیشه اسلامی کردند که با سرشت آن بیگانه و ن سازگار بود و با حقائق جهان بینی اسلامی فاصله‌ها داشت... این سرنوشت حتمی هرگونه تلاش عقل بشی

که بخواهد از گلیم خویش پا را فراتر بگذارد و بالاتر از سرشت خلقت و آفرینش خویش به تکاپو پردازد.

نظریه اسلامی در این باره، آن است که: آفریده غیر از آفریننده است. و هیچ چیزی همسان و همانند خدای

از اینجا است که اندیشه (وحدت وجود) بدانگونه که غیر مسلمانان از آن تعبیر می‌کنند، از جهان بینی اسلامی خارج است. چه آنان چنین برداشتی از این اصطلاح دارند که هستی و آفریننده هستی هر دو یکی است. یا: هستی پرتوی از ذات آفریدگار است یا: هستی صورت قابل رؤیتی از هستی بخش خویش است یا هر نوع تصورات دیگری از این قبیل و برتافته بر این بافت.

هستی در نظر مسلمان دارای وحدت و به معنی دیگری است: وحدت صدور هستی از اراده یگانه آفریننده، و وحدت قانونی که هستی بر روال آن به پیش می‌رود، و وحدت هستی در پیدایش و هماهنگی و خط سیری که یکپارچه با پرستش و فروتنی به سوی پروردگار خود در پیش می‌گیرد»^{۸۴} سید قطب ذیل آیه ۲۹ سوره بقره که ابتدا از آفرینش زمین و سپس از ساخت آسمان سخن به میان آمده می نویسد «مفسران و متکلمان چون به اینجا می‌رسند، سخنان فراوانی درباره آفرینش زمین و آسمان می‌گویند. و نیز سخن از قبل و بعد و کیفیت استوا می‌کنند و فراموش می‌کنند که «قبل و بعد» دو اصطلاح بشری می‌باشند که نسبت به عظمت خداوند تبارک و تعالی، مفهومی ندارند. و فراموش می‌کنند که (استواء و تسویه) دو اصطلاح لغوی هستند که برای نزدیک ساختن صورت غیر محدود به ذهن انسان محدود بکار گرفته می‌شوند و به جز این به مطلب دیگری اشاره ندارند. آن همه مجادلات کلامی که میان دانشمندان اسلامی در پیرامون این واژه‌ها بر پا شده است، چیزی جز آسیب نامطلوب فلسفه یونانی و مباحث لاهوتی یهودیان و مسیحیان نیست که چون آمیزه‌ی روحیه صاف عربی و آمیخته‌ی روحیه درخشان اسلامی شد، چنین نتایجی را ببار آورد.

ما را چه کار که امروزه خود را گرفتار چنین آفتی کنیم و زیبایی عقیده و جمال قرآن را با مسائل و گفتارهای علم کلام، تباه سازیم.

پس در این صورت، خود را از جنگ این نوع سخنان رها سازیم و به دیدار حقائق برویم که بیانگر این واقعیت بوده که همه‌ی آن چیزهایی که در زمین است از آن انسانها است. این حقیقت هم دلالت دارد بر هدف نهائی از

^{۸۴}. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۱۰۶

بودن انسان، و نقش بزرگی که انسان در زمین به عهده دارد، و اینکه انسان در ترازوی عدل الهی از چه مایه و ارزشی برخوردار است. بالاتر از همه‌ی اینها بنگریم که انسان در اندیشه‌ی اسلامی و در نظام جامعه‌ی اسلامی، چه پایه و مایه‌ای دارد.^{۸۵} قرآن نه تنها برای تصحیح عقائد اهل کتاب و مشرکان آمده بود، بلکه آمده بود تا به تصحیح عقائد همه‌ی مردمان درباره‌ی خدای جهان بپردازد و آن را از هر نوع انحرافی و اختلالی، و افراط و تفریطی که در اندیشه‌ی جملگی انسانها بوده است برهاند و برکنار سازد. از میان عقائدی که قرآن دست به تصحیح آن زد، کژیها و نارواییهای جهان‌بینی توحیدی در آراء ارسطو در آتن پیش از میلاد مسیح، و افلاطون بعد از میلاد مسیح بود. همچنین به تصحیح کژیها و نارواییهای جهان‌بینی‌هایی پرداخت که پیش از ارسطو و افلاطون، و بعد از آن دو موجود بود و در بیابان برهوت فلسفه‌های گوناگون دست و پا می‌زد و در پرتو فتیله‌ی چراغ عقل انسانها حرکت می‌کرد. عقلی که قطعاً باید رسالت آسمانی آن را کمک کند، تا در چنین بیابان برهوتی سرگشته نشود و به سوی راه نجات رهنمود گردد و از مهلکه بیرون آید»^{۸۶}

ایشان در جای دیگری در باره بیان اسرار هستی در قرآن می‌نویسد: «در قرآن مجید این مسائل به شکل مسائل لاهوتی یا نظریه‌های فلسفی، ذکر نمی‌گردد. این آئین بسی بالاتر و جدیتر از آن است که نیرو و انرژی مردمان را صرف مسائل لاهوتی و نظریه‌های فلسفی کند. بلکه هدف این آئین راست و درست کردن جهان‌بینی مردمان با دادن عقیده‌ی صحیح و خالص بدیشان است. عقیده‌ی صحیح و خالصی که به سلامت و سعادت زندگانی درون و بیرون انسان‌ها بینجامد».^{۸۷}

^{۸۵}. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۵۳

^{۸۶}. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص: ۸۱۵

^{۸۷}. فی ظلال القرآن ج ۲ ص ۱۱۵۷